Shajarah-i ilāhīyah,

Rafīʻā, Muḥammad ibn Ḥaydar, 1588 or 9-1670?
[1655 or 1656].

http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655

HathiTrust

www.hathitrust.org

Public Domain

http://www.hathitrust.org/access_use#pd

We have determined this work to be in the public domain, meaning that it is not subject to copyright. Users are free to copy, use, and redistribute the work in part or in whole. It is possible that current copyright holders, heirs or the estate of the authors of individual portions of the work, such as illustrations or photographs, assert copyrights over these portions. Depending on the nature of subsequent use that is made, additional rights may need to be obtained independently of anything we can address.

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

UNIV OF MICH.
261

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بحد و ثنای بعد معبودی را سزد که با فاضهٔ انوار وجود بکمالات
ظلمات عدم را بعرصهٔ ظهور در آورده بکمالات لایقه متحلی ساخت
و مجمع کمالات امکانیه و مظهر تجلیات ربانیه را با فسر خلافت افراز
گردانیده بالطاف کوناکون و نوازشهای بی پایان نواخت و مفرزان
درگاه و نزدیکان بارگاه ربوبیت را بتاج رسالت ممتاز گردانیده
خلعت نبوت پوشانید و نفوس سلیمه را بوساطت رسالت ایشان
از حضیض جهل و بادیهٔ ضلال بسر چشمهٔ هدایت و اوج کمال رسانید
و خاتم انبیا را که فص خاتم رسالت است بتشریف لولاک
لما خلقت الافلاک ممتاز گردانیده بخطاب محبت و اصطفا اختصاص
فرمود و شرایع سابقه را بشریعت کاملهٔ او اتمام داده در
نقص از مرایای عقول و نفوس بصیقل پایان معجزنشان زدود
و دایرهٔ انوار فیوض بر کافهٔ انام و خطهٔ شریعت مقدسه را

الی

الی یوم القیام بعصمت آل و عترت او که هر یک را در ازالهٔ بدع
و ازاحهٔ ضلال ید بیضاست منوط ساخت و علم هدایت پرچمشان
که بنصوص قاطعه و براهین لامعه موشح است برافراخت و درود
خالی از شایبهٔ نقص و زوال و ستایش متحلی بحلیهٔ ثبات و کمال بعدد
انفاس اناس و خواطر نفوس بر سید رسل و آل او باد و چون اقامت
عدل و ترویج شرایع و تنظیم مصالح عباد که بسیاسات مدنیه
منوط و مربوطست نصب ملوک کامکار و سلاطین ذوی الاقتدار
فرموده بر وفق حکمت کامله و عنایت شامله در هر عصری از اعصار
عالیمقداری را که اشعهٔ آفتاب معدلتش کافهٔ برایا را شامل گردد
خلعت فاخرهٔ ملک پوشانید و باین لطف عظیم طریق هجوم یاجوج فتنه و
فساد را مسدود گردانید و له الحمد اهل این زمان را مشمول عواطف
ربانی و تفضلات رحمانی ساخته مسند سلطنت و سریر جهانبانی را
بوجود صفوهٔ اولاد خیر البشر مروج مذهب ائمهٔ اثنی عشر طوبی فردوس
شاهی ظل ممدود الهی باسط بساط عدل و امان رافع لوای اسلام
و ایمان شعر شه تاج بخش قدر اقتدار ؛ که باشد جهان را باو افتخار

شهی کش فلک چاکر و بنده ما | ز خورشید و بهرام دارد سپاه
شهنشاه جم قدر درویش دوست | که چون دوست پیکانه در طل اوست
سزد گر شهنشاه دین خواندش | شه آسمان و زمین خواندش
نگهدار او لطف پروردگار | معاون قضا دولت و بخت یار
مسلم بر و تاج و تخت و نگین | چو بر آدم و بر سلیمان زمین

شاه و صفی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
خلد الله ملکه و عدله و افاض علی العالمین فضله و بره و
احسانه مزین بساخته کافهٔ خلایق را بظل حمایش امن و رفاهیت
بخشید و طوایف انام را بر وفق قابلیت و استحقاق از عطای
شاملهٔ او بهره مند گردانید و فرقهٔ شریفهٔ علما را که بمنزلهٔ حواس
ظاهره و باطنهٔ انسان کبیر را بمن توجهات فیض بخش شاهی
که در بارهٔ ایشان چون توجه نفس ذکی و عقل کامل و بمنزلهٔ حواس و مشاعر عالم صغیر است
بمزایای عوارف کوناکون و مراحم عواطف بی پایان مخصوص الحال و
فارغ البال گردانیده منزه الهی که هیچ ذره از الطاف شاملهٔ
او محروم نیست و شکر نعمهٔ از الطاف عمیمهٔ اش احدی را مقدور نی

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

اما بعد چون عظیم ترین نعمتی که انسان بآن اختصاص یافته معالم
دینیه و معارف یقینیه است که نجاة و فلاح نشاتین بتحصیل و نشر آن
منوطست و خسران عظیم و عقاب الیم بفقدان و کتمانش مربوط
بندهٔ قلیل البضاعه کثیر المعاصی محمد بن حیدر المدعو برفیع الدین
الحسنی الطباطبائی بندی از مسایل متعلقه بمعرفة الله را در سلک تحریر
و بیان منتظم گردانیده بر نهجی ایراد نمود که هر یک از مبتدی و منتهی علی
اختلاف المراتب از آن منتفع گردند و این رساله را بشجرهٔ الهیه موسوم
گردانیده مرتب ساخت بر مقدمه و هشت مطلب اما مقدمه
مشتمل است بر دو فصل فصل اول در تقسیم موجود بدانکه آنچه عقل
از آثار و احکام ماهیتی شمرد چون مرتب بر آن ماهیتیه باشد گویند
که آن ماهیتیه موجود است پس موجودیه ماهیتیه عبارتست از بودنش
بحیثیتی که آنچه از آثار آن شمرده میشود بر آن مرتب شود و این معنی است که
عقل از ماهیتیه انتزاع کند و نشاید که موجودیه بانضمام این معنی باشد
چه انضمام خارجی بچیزی بی تقدم وجود آن چیز صورت نبندد و
انضمام ذهنی که در امثال این مواضع عبارت از انتزاعست

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

هر آینه متاخر از وجود منتزع نمیباشد ایضا معلوم است که
تحقق انتزاع را دخلی در موجود بودن نیست و این معنی که
از ماهیته منتزع میشود بوجهی ممتاز از جمیع ما عدا نیست کس را
معلوم است و کلام در انکه بگنه معلوم است یا بوجهی دیگر درین مقام
مقصود نیست و چون دانستی که موجودیه چیزی عبارتست از انکه
بحیثیتی باشد که صحیح باشد انتزاع این معنی مذکور ازو گوییم که چون ماهیته
موجوده را بوجود نسبت دهیم یا ضروری الوجود باشد لذاتها
یا وجودش ضروری نباشد و نشاید که ضروری العدم باشد چه
کلام در ماهیته موجوده است و قسم اول را واجب الوجود گویند
و قسم ثانی را ممکن الوجود و باید دانست که وجوب ذاتی در ماهیته
مغایره وجود متحقق نشود زیرا که اگر ماهیته معلول وجود باشد تا که
وجود موجود باشد پس واجب نفس وجود خواهد بود نه مغایر وجود
و ایضا کلام در وجود منتزع بود و ضرورت ثبوتش از برای ماهیته
نظر بذات ماهیته و چون موجود باشد موجودیه ماهیته بآن ممتنع باشد
چنانچه مذکور شد و اگر وجود پیوندد بماهیته باشد باید که ماهیته

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

بالوجود والوجوب مقدم بر وجود و وجوب باشد پس آنچه
وجود ماهیت فرض شده اگر نفس وجود مقدم است تقدم شی بر نفس
خود لازم آید و اگر مغایر او ست موجود تیه ماهیت بوجودهای
متعدده لازم آید و ازاینجا معلوم شد که ماهیت ممکنه که هیچ آینه
مغایر وجود است چنانچه افاده وجود خود وجوب تواند کرد افاده
وجود خود رجحانا تواند کرد و ماهیت ممکنه محتاج باشد بغیر در وجود
وایضا باید دانست که چنانچه ماهیت ممکنه صلاحیت افاده وجود
خود ندارد ابتدا صلاحیت افاده وجود خود ندارد واستمرار آن
افاده وجود از غیر مقارن متقدم بالوجود معقول نیست و با عدم تعدد
وجود متصور نی و همچنین بقای وجود ممکن بی مفیدی مجوز نباشد چه
مفیدی که افاده وجود میکند نفس وجود از و فایض میشود و استمرار آن
وعدم آن امریست که باعتبار وقوع در زمان لاحق میشود و مرتبط
بفاعل نیست پس احتیاج وجود بمفید من حیث الحدوث و البقا
مختلف نمیشود پس وجود ممکن با عدم علت مجوز نیست فصل دوم
در ابطال تسلسل بدانکه تسلسل عبارتست از ترتب امور غیر متناهیه

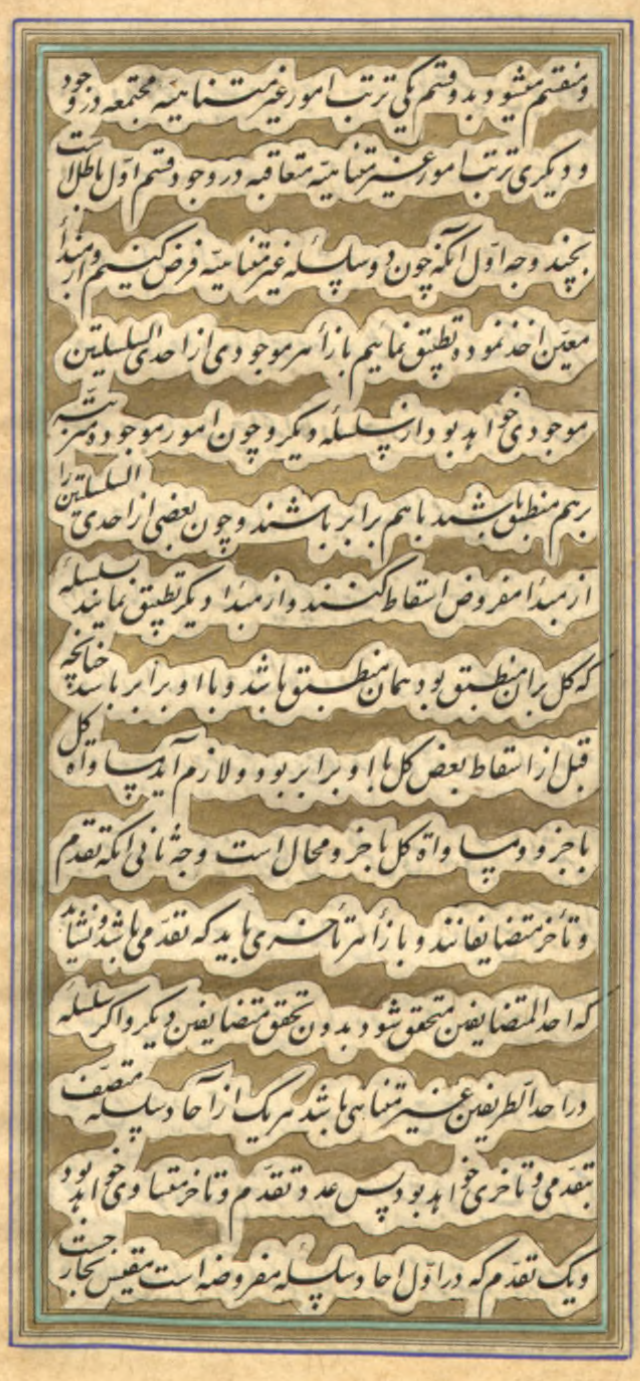

و منقسم میشود بدو قسم یکی ترتب امور غیر متناهیه مجتمعه در وجود
و دیگری ترتب امور غیر متناهیه متعاقبه در وجود قسم اول باطل است
بچند وجه اول آنکه چون دو سلسله غیر متناهیه فرض کنیم و از مبدأ
معین اخذ نموده تطبیق نماییم بازاء هر موجودی از احدی السلسلتین
موجودی خواهد بود از سلسله دیگر و چون امور موجوده مترتبه
بر هم منطبق باشند با هم برابر باشند و چون بعضی از احدی السلسلتین را
از مبدأ مفروض اسقاط کنند و از مبدأ دیگر تطبیق نمایند بسلسله
که کل بر آن منطبق بود همان منطبق باشد و با او برابر باشد چنانچه
قبل از اسقاط بعض کل با او برابر بود و لازم آید مساواة کل
با جزو و مساواة کل با جزو محال است وجه ثانی آنکه تقدم
و تأخر متضایفانند و بازاء هر تأخری باید که تقدمی باشد و نشاید
که احد المتضایفین متحقق شود بدون تحقق متضایفین دیگر و اگر سلسله
در احد الطرفین غیر متناهی باشد هر یک از آحاد سلسله متصف
بتقدمی و تأخری خواهد بود پس عدد تقدم و تأخر متساوی خواهد بود
و یک تقدم که در اول آحاد سلسله مفروضه است مقیس بخارج است

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

پس عدد تقدمات بواحدی ناقص خواهد بود واز عدد تاخرات
پس عدد واحد المتصایفین از عدد دیگری ناقص خواهد بود واین باطل است
وجه ثالث آنکه آنچه متصف بتقدم و تاخر است وسط است میان
متاخر از و و متقدم بر و واحد و مجموع درین حکم مخالف نشده حه
مجموع اموری که متصف بتقدم و تاخر اند حکم امر واحد دارند در
اقتضای متقدمی و متاخری پس اگر غیر متناهی موجود باشد لازم
آید وجود وسط بی طرف واین محال است وچون کلام در امور
مجتمعه در وجود است وشک نیست که قطع نظر از ملاحظه و اعتبار
اتصاف باحوال نفس امریه دارند مجال مناقشه در اتصاف جمله
بصفات مذکور نیست ونزد متکلمین چون اموری که در وجود داخل
شده اند مثل موجودات مجتمعه اند در احکام مذکوره ادله را در قسم
ثانی تسلسل جاری ساخته اند وحکما در جریان ادله در ان
قسم مضایقه نموده اند وچون غرض ابطال قسم اول تمام میشود
برین قدر اختصار کرده در قسم ثانی خوض نمی نمایم مطلب اول
در اثبات واجب الوجود جل شانه وعمده در اثبات این مقصد

اقصی دو مسلک است مسلک اوّل استدلال است از موجود
ممکن و تقریرش آنست که شک نیست در وجود ممکن و چون ممکن
موجود باشد مفید وجودش موجود باشد و انتهی بواجب الوجود
یا تسلسل لازم آید و تسلسل باطل است پس واجب الوجود موجود
باشد مسلک دوم استدلال از نفس وجود و تقریرش آنست که اگر
واجب الوجود نباشد اتصاف بوجود متصور نخواهد بود چه اتصاف
بوجود منحصر است در موجود تبذات و استفاده وجود بدون
موجود تبذات افاده و استفاده متصور نباشد **مطلب دوم**
در صفات ثبوتیه و این مطلب مشتمل است بر هفت فصل **فصل اول**
در علم باری سبحانه و در اثبات این مطلب دو طریقه است اوّل
طریقه متکلمین و تقریرش آنست که باری غرائمه فاعل افعال محکمه
متقنه است از اجرام علویه و انواع سفلیه خصوصا نوع انسان
که مظهر کمالات عقلانیه و محاسن جسمانیه است و با آنکه عقول کامله
از ادراک اکثر آن عاجزند و هر یک بقلیلی از آن پی برده اند آنچه
از اتساق و انتظام کارخانه صنع مدرک هر یک گشته برهانیست

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

واضح و دلیلیست لایح بر کمال علم و حکمت صانع بچون تعالی
عما یشرکون اگر گویند که این دلیل دلالت میکند بر علم صانع افعال
محکمه متقنه و شاید که این افعال بغیر واجب پیوسته باشد پس علم
واجب ثابت نگردد گوییم که ممکن مادام که وجودش نسبت بعلت
واجب نگردد موجود نشوانند شد و نسبت بماهیه ممکنه وجود دائمی
واجب نگردد چه آنچه فی ذاته عاری از وجود و وجوب باشد غیر
نظر با واجب نباشد و وجوب بالغیر که حقیقه صفه غیر است صحیح
وجوب غیر با ونشود و ایضا گوییم که چنانچه عقل حکم میکند بانکه صانع
این افعال عالم است حکم میکند بانکه قصد و این افعال از و بقصد
و قصد بچیزی مادام که واجب نگردد متحقق نشود و موجب قصد این
افعال اگر ذات و صفات این فاعل است پس آنچه در خلق او
از اتساق و انتظام و اشتمال بر صور علمیه متعلقات کائی است
در حکم بعلم موجدش تا منتهی شود بواجب الوجود و اگر فاعل این
فاعل است و ناچار ست از انتهای بواجب پس شک نیست در انکه
موجب قصد این امور متصفه بغایت انتظام و اشتمال بر فوائد

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ومصالح عالم باشد وایجاب این قصد از و بعلم باشد دوم طریقه
حکما و تقریرش آنست که چون از احوال نفس ناطقه تفتیش نماییم
معلوم گردد که مدار ظهور و انکشاف بر تجرد و عدم تعلق بمواد است
چه بنقص تعلقات مواد و ازدیاد حالت تجرد انکشافات متزاید
و متکامل گردد و بازدیاد تعلق مواد و انغمار در آن علوم و انکشافات
متناقص و متزایل گردد و بتکرر ملاحظه این احوال علی اختلاف الاوقات
و تشارک جمیع نفوس در آن معلوم گردد که مناط علم تجرد است
و چون واجب الوجود در اعلا مراتب تجرد است بکمال علم متصف باشد
و ذات و صفت ذاتیه که مرجعش بذاتست برو پوشیده نباشد
و آنچه بی توسط واسطه از مقتضیات ذات و صفات باشد برو منکشف
باشد و بر تقدیر تحقق واسطه حکم از واسطه بمقتضای او تعدی کند
و اختفاء ذره از و مجوز نباشد اگر گویند که اتصاف واجب الوجود
بعلم ممکن نباشد زیرا که علم بالضروره متعلق بمعلومی باشد و معلوم
علم واجب نشاید که ذاتش باشد چه عالم را باید که نسبتی بمعلوم باشد
و نسبت بی تغایر متصور نشود و نشاید که غیرش باشد چه علم باشیا

خصوصا

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

خصوصا قبل از وجود اشیا بارتسام صور اشیا باشد و ارتسام
اشیاء متغایره در ذات احدی مجوز نباشد چه تکثر در احدی
من جمیع الوجوه باطل است گوئیم که جایز است که ذاتش معلوم
باشد و نسبت مقتضی تغایر ذاتی نیست و تغایر اعتباری متصور است
و جایز است که غیرش معلوم شود و ذات واجب را در علم بغیر احتیاج
بصور مرتسمه نیست چه اشتراط بصور مرتسمه جهة حصول ارتباطیت
که مصحح انکشاف باشد و ارتباط اشیا بذات واجب اشد است
از ارتباط صور معقوله بنفوس پس چه ربط اشیا بواجب تعالی ربط بعالیت
و ربط صور علمیه بنفوس ربط بقابل و ربط بفاعل اشد است از
ربط بقابل اگر گویند که ربط بقابل با وجود مقبول موجب انکشاف است
و ارتباط بفاعل در حالت عدم فعل نه ارتباطیت که موجب انکشاف
تواند بود چه انکشاف معدوم صرف را تصور توان کرد گوئیم کیف ما کان
حصول صورت مناسبه چیزی قابل را شاید که مصحح انکشاف باشد
و ارتباط صور مناسبه شی بذی صورت باعتبار حصول صورت
در قابل بتوسط ذی صورت و یا بوساطت امور مناسبه ذی صورت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وارتباط فاعل موجب اشد است ازارتباط صورت چه صورت
تابع است و فاعل متبوع شاید که حصول فاعل ذاتش راموجب
انکشاف اشیا باشد وچنانچه شاید که قابل صورت مناسبه شیء
عالم بآن شی باشد وارتباط عالم بمعلوم درین صورت ارتباط
قابل صورت مناسب شی آن شی باشد وعلم بعد وم برین نحو
عقل مجوز باشد شاید که ارتباط بفاعل که اشد ازارتباط بقابل صورت
مصحح انکشاف باشد وباید دانست که مرتبه اول ازمراتب علم
تفصیلی واجب علم بجمیع موجوداتست بارتباط فاعلیت و مرتبه دوم
باعتبار حضور صور مناسبت اشیا با اعیان مناسبه و مرتبه دیگر
باعتبار حضور اشیا بانفسها وحق آنست که انکشاف درین مراتب
مختلف میشود واختلاف در وجود و عدم اشیا و صور اشیاست
و در جمیع احوال حقایق جمیع اشیا منکشف است انکشافی که اتم ازان
متصور نباشد وقبل ازین مراتب مرتبه ایست که همه اشیا معلوم اند
تفصیلی
دران مرتبه بنفس معلومیه ذات و این مرتبه که علم اجمالی بکل و علم
بذاتست و مرتبه اول ازمراتب سابقه که علم تفصیلی است بکل

و متعلق

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ومتعلق بایجاد اشیا نیست وقبل از ایجاد حاصل است ودو
مرتبه دیگر از ایجاد متاخر است ودر جمیع مراتب اشیا از ماهیات
ومعلومات تصوریه وتصدیقیه معلوم ومنکشف اند وماهیات
حقیقیه ومتعلقات علوم تصدیقیه کلها بحقهها فی مراتبها معلوم
اند ذره مخفی نیست وباید دانست که علم باری باشیا بحدیست
که تغیر وتبدل بآن راه نیابد زیرا که آنچه معلوم واجبست لذاته الاحد
ظاهر ومنکشف گشته وآنچه لذاته او را ثابت شود ثبوتش ازلی
وابدی است پس زوال بعد از حصول وحصول بعد از فقدان
مجوز نباشد پس علم بتغیرات زمانیه باید که بر نحو ارتباط بزمان
باشد وباید که علمی باشد که بتغیر اوقات واز زمان متغیر نگردد
پس علم واجب بآنکه زید هست یا بود یا خواهد بود بر نحوست که
وجود زید وقتش حصه ایست از زمان که مسبوق است بحصه معینه
وسابق است بر حصه معینه وعلی هذا القیاس اگر گویند که هرگاه
واجب تعالی عالم باشد در ازل بوجود حوادث در اوقات معینه
واجب خواهد بود وجود حوادث در آن اوقات زیرا که ارفرض

وقوع و عدمش انقلاب علم واجب بجهل لازم آید و این محال است
و آنچه از فرض وقوعش محال لازم آید محال باشد گوییم محال از اجتماع
علم و عدم وقوع متعلقش لازم آمده و غایت آنچه برین مترتب
شود آنست که اجتماع علم و وقوع متعلق نظر بذات هر دو
یا احدهما لازم باشد و این جایز است چنانچه گوییم که وقوع هریک از
وجود و عدم متعلق علم در وقتش مقتضی آنست که منکشف باشد
بر ذات مستجمع شرایط علم پس درینصورت محال از تخلف مقتضی
از مقتضی لازم آمده نه از عدم مقتضی و چون عدم مقتضی محال نباشد
وجودش واجب نباشد اگر گویند که چون واجب تعالی عالم لذاته است
چگونه علمش مستند بغیر باشد چه مقدمهٔ اول مستلزم وجوب علمیه
نظر بذات و مقدمهٔ ثانیه مستلزم امکان حصول علم نظر بذات
و اجتماع وجوب و امکان نظر بذات واحد ممتنعست گوییم که علم
واجب ازان حیثیت که علم خاص است تابع معلوم است و ازان
حیثیت که انکشاف است قطع نظر از خصوصیته ثانیست لذاته
و توضیح این مقال آنست که ذات واجب بذاته مقتضی آنست که

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

آنچه در وجود داخل شود بهر سبب که باشد بر و منکشف باشد و این
حیثیت عالم است بذاته و از این حیثیت مقتضی وجود اشیاست
و خصوصیت علم ازان باشیست که اشیا مخصوصه بر انجا مخصوصه
وجود می یابند باسباب موجبه آن و انتهای شرایط و اسباب
از همه وجوه بواجب لازم نیست چون لازم ماهیته که من حیث اللزوم
علة خارجه نخواهد اگرچه من حیث الوجود علة طلبست فصل دوم
در قدرت باری جل شانه بدانکه قدرت را بر دو معنی اطلاق کنند
یکی بودن فاعل بحیثیتی که اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند و اهل علم قاطبه
بقدرت واجب باین معنی قایلند و معنی دوم بودن فاعل بحیثیتی
که اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند و هر یک از کردن و نکردن از نظر
بذاتش صحیح باشد و مراد بصحه نظر بذات درین مقام آنست که
ذات موجب احد الطرفین و موجب بمشیه موجبه او نباشد و جمیع
ملین بقدرت واجب باین معنی قایلند و قول بقدرت بمعنی اول
باعدم قول بصحت مذکوره بلکه بوجوب بمشیه نظر بذات را
باسجاب می مانند و دلیل بر قادریه بمعنی اول آنست که چون افعال

محکمه متقنه می باید که از عالم بقصد و شعور صادر شده باشد پس
قطع نظر از قصد ایجاد فعل و مشیت متعلقه بآن فعل و عدم فعل
جایز باشد و بقصد و مشیت فعل صدور یابد و بر عدم مشیت
عدم صدور فعل مترتب گردد و ایضا عدم قدرت بانمعنی عجز است
و عجز نقص است و نقص بر واجب الوجود روا نیست و دلیل بر
قادریته واجب بمعنی ثانی که معنی مشهور قدرت است آنست که اشیا
فی انفسها بحسب وجوداتها مختلف اند در مصالح و حکم مترتبه بر آن
و فاعل عالم بمصالح و منافع اشیا که قصدش تعلق بایجاد چیزی
بر نحو نافع موافق حکم و مصالح الکونها بهذه الجهته متعلق خواهد گشت
و نظر بذاتش قطع نظر از نفع و مصلحت انجا وجود معلول مختلف
نخواهد بود و فاعلش موجب تعلق قصد بنحوی از جهة نافع بودن
و بر وفق نظام و مصالح بودن اشیا نخواهد گشت و وجوب
تعلق قصد بمعلول ناشی از حال معلول خواهد بود نه از ذات علیه
و همین است معنی صحت فعل و ترک نظر بذات و ایضا گوییم که عالم
حادث است و هرگاه عالم حادث باشد فاعل عالم قادر باشد

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

اما اول باجماع و اما ثانی بواسطه انکه از ایجاب بر تقدیر حدوث
عالم تخلف از موجب تام لازم آید و تخلف از موجب تام
محالست پس ایجاب بر تقدیر حدوث جایز نباشد و قدرت
بر تقدیر حدوث لازم باشد اگر گویند که حجت اجماع بشرع
ثابت شده و بثبوت شرع موقوفست بر ثبوت قدرت پس
اثبات قدرت باجماع صحیح نباشد گوییم که توقف شرع بر ثبوت
قدرت بان معنی ممنوعست بلکه ثبوت قدرت بمعنی اول کافیست
و بعد از تمسک بقدرت بمعنی اول در اثبات شرع قدرت بمعنی
ثانی را بحدوث ثابت بشرع اثبات نماییم و باید دانست که
چون صحت فعل و ترک نظر بذات در قدرت معتبراست عدم خلو
ماهیته از لزوم احد الطرفین که از غیر ذات فاعل باشی باشد منافی
آن نیست اگر گویند که قدرت بر فعل قبل (افضل) متحقق است و اتصاف ذات
باو از لیست یا بافعل حادث شود اگر قبل از فعل متحقق باشد لازم آید
امکان وجود فعل بجب وجود قدرت چون قدرت عبارتست از
صحت فعل و اگر حادث باشد لازم آید (حدوث) صفت حقیقیه گوییم که قدرت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

قدیمست واز قدم صحه فعل بنحوی که متعلق قدرتست لازم نمی آید
صحه قدم فعل **فصل سیم** بدانکه چون واجب الوجود محض وجودات
و وجود ممکنات معنی واحدست اگرچه مختلف النسبت است بماهیات
و ماهیات ممکنه مشترکند در انکه اما از وجود ندارند پس هر ماهیتی
که وجود پذیرد و هر آینه پذیرای وجود از موجودی خواهد بود صحیح خواهد
بود صدور شی از ذات واجب چه هر چه پذیرای وجود از معلول
باشد بر تقدیری معلول منفیض تواند بود اما نخواهد داشت از پیرای
وجود از وجود محض و هر گاه از معلول صادر از علة صحیح باشد صدور
وجودی از علة بطریق اولی صدور آن وجود صحیح باشد و بر
تقدیری که اختلاف وجودات ممکنات بشدت و ضعف باختلاف
حقایق وجودات باشد شک نیست که این نحو اختلاف مانع صحه صدور
اضعف از قادر بر اقوی نباشد و چون واجب الوجود را ماهیتی نیست
مغایر اینه نشاید که اختلاف ماهیته مانع صحه صدور باشد و اینه را
با ماهیته تخالفی نیست که مانعیته صدور را شاید چه اینه محقق ماهیات
ممکنه است **فصل چهارم** در انکه باری تعالی علیت زیرا که حی عبارتست

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

از ذاتی که عالم و قادر نتواند بود و واجب الوجود عالم و قادر است
پس حی بود و باشد و از اهل بیت علیهم السلام منقول شده که
معنی که مدرک نفوس و عقول شود مخلوق باشد و لایق و سزاوار جناب
احدیه نباشد و موصوف بآن حقیقه مخلوق باشد و چون واجب الوجود
واجب علم و قدرت و حیوة باشد عالم و قادر و حی بر و اطلاق توان
کرد و دور نیست که مراد آن باشد که واجب الوجود معطی و منفض ان
کمالاتست و معطی هر کمالی موصوف بآن کمال باشد بر وجه اتم و اکمل
و اتصاف واجب الوجود باتم اتصافاتست که مر حبش باتحاد حقیقی
و عینه است با کمل کمالات که از شایبه نقص امکانی مبراست و چون
هر معنی که ذهن بآن احاطه نماید از حلیه وجوب عاری باشد و در سلک
ماهیات ممکنه مخلوق منسلک مرآنه صفات کمالیه واجب را نشاید
و اتصاف بآن جناب احدیه را لایق نباشد فصل پنجم در آنکه
باری تعالی جلت عظمته مریدست بدانکه چون نسبت ایجاد و عدم
آن بذات قادر از آن حیثیت که قادر است مساویست و مادام که
فاعل موجب اثر نباشد ایجاد نکند و نشاید که وجوب معلول نسبت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

واجب ستند بامر مباین باشد چه متصور نیست که موجب معلول
غیر علت باشد و ایضا موجبیت غیر نسبت بمطلق فعل جایز نباشد
چه موجب شیی باید که موجود باشد پیش از و و سابق بر جمیع ممکنات
جز واجب نباشد پس باید که فاعل بحیثیت وجهی غیر جهت قدرت
موجب باشد و این جهة را اراده نامند و فاعل را باعتبار این
صفت مرید گویند و بدانکه علم بنفع کافیست در صدور از فاعل
والا آنچه متصور شود غیر علم بنفع که موجب صدور باشد غرض
فاعل است چه معلومست که خیری غیر علم بنفع و غرض فاعل
فعل در ایجاب فعل از مختار دخیل نیست لیکن اگر غرض محتاج بعلت
باشد و در تحقق علم بنفع کافی نباشد تسلسل در غرض لازم آید و
اگر غرض محتاج بعلت نباشد تعدد قدیم بالذات و نشاید که غرض
مستند بذات باشد اینجا باچه ایجاب غرض منافی اختیار است
بمعنی مشهور و لهذا محققان امامیه و رؤسای معتزله قائل شده اند
بعدم زیادة اراده بر داعی یعنی علم بنفع **فصل ششم** در انکه حق سبحانه
و تعالی سمیع و بصیر است بدانکه اتصاف حق تعالی بسمع و بصر از

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ضروریات ملت اسلام است و نشاید که اطلاق سمع و بصر بر معنی
ادراک بالآت باشد چه باری سبحانه از آلات منزه است بلکه
تحقق سمع و بصر در وی عبارتست از انکشاف و ظهور امری که
در ادراک حیوانی بتوسط آلات منکشف میشود بر وی انکشافی اتم و
اکمل بی مدخلیت آلت و توسط جسمی شفاف و سمیع بصیر بودن
او عبارتست از بودن بحیثیتی که چون مسموع و مبصر در وجود آید مدرک
او باشد بنحو مذکور **فصل هفتم** در آنکه باری تعالی متکلم است بدلیل آنکه
تکلم باری سبحانه از ضروریات دین اسلام و اکثر ادیان سابقه است
و چون ثبوت شریعت و نبوت بر ثبوت کلام توقف دارد اثبات
کلام باین طریق صحیح باشد و ایضا تکلم نزد ما عبارت از قدرت بر
کلام است و چون عمومیت قدرت ثابت شد پس قدرت بر ایجاد
کلام که عبارت از تکلم است ثابت باشد و متکلم را در معنی کلام
و قدم و حدوثش آرای مختلفه است و حق آنست که کلام نزد ما جنس
اصوات و حروفیست که از وصادر شده و بغیر ذات و اجب قائمست
و تکلم که عبارت از قدرت بر ایجاد کلام است صفتی واجبست و صادر

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

از واجب حادث است وصفت واجب قدیم واشاعره گویند
که کلام باری تعالی صفتی است قایم بذات او وقدیمست وحنابله و
کرامیه کلام واجب را حروف واصوات قایمه بذات دانند
لیکن حنابله حروف و اصوات قایمه بذات را قدیم دانند وکرامیه
حادث و دلیل برانکه کلام الله حروف و اصوات است نه صفت ذات
آنست که تکلم بنقل ثابت شده و ثابت بنقل تکلم بحروف و اصوات است
وایضا قدرت بر کلام بغیر این معنی متصور نیست و ایضا نص و اجماع
والست بر اتصاف کلام الله بکونه عربیا ومنزلا علی النبی
ومسموعا بالآذان ومکتوبا فی المصاحف ومفصلا الی السور والآیات
وقابلا للنسخ وامثال آن وموصوف بامثال این صفات الفاظ واصوات
لاغیر وایضا کلام را اطلاق بر الفاظ واصوات کنند موجوده
یا متخیله وبر مدلولات ومعانی آن ولو مجازا لاغیر وحصول معانی وتخیل
الفاظ مرجعش بعلم است وصفتی مغایر علم نیست پس کلام صفت حقیقیه
مغایر صفات سابقه نباشد وآنچه اشاعره گویند که کلام باری
صفت حقیقیه ایست مغایر علم وقدرت وازلیست ودر ازل بصفات

الفاظ

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

الفاظ متصف نیست و این را کلام نفسانی نامند معقول و متصور
نباشد **فصل ششم** چون معلوم شد که کلام الله الفاظ و عبارات
صادر و از ذات اوست و افعال اراده و از ان ذات صادر
میشود و صدور افعال از جهه علم نفع است و کذب کلام واجب
الوجود نافع در نظام و موافق مصالح نیست چه تجویز کذب بر او
موجب رفع وثوق و جرات بر مخالفت است و بحکمت ارسال
رسل و وضع شرایع که موجب نجات عباد و صلاح معاش و
معاد انسانست مخلت پس صدور کذب از او مجوز نباشد و ایضا
اجماع و نصوص قاطعه دلالت بر عدم صدور کذب از باری تعالی
بل بر عدم جواز صدور کذب از او میکنند و صدق انبیا بمعجزات
باهره بی مدخلیته کلام باری و صدقش ثابت شده است **فصل**
هفتم در انکه واجب الوجود ازلی و ابدیست بدانکه چون وجود
نظر بذات واجب ضروریست و عدم نسبت بذاس مستحیل
پس عدم مطلقا بر و روا نبود و موجود باشد ازلا و ابدا او
مراد بموجودیه ازلا و ابدا درین مقام نه وجود در زمان غیر متناهی

الطرفین است زیرا که وجود واجب تعالی متعالی از زمان است
چه زمان ظرف قابل تغیر است و تغیر بر ذات واجب روا نیست
بلکه مراد وجودیست که از انحاء عدم حتی عدم سابق و لاحق معرا
و مبرا باشد و موجود برین نحو اگر در زمان بودی زمان وجودش
غیر متناهی الطرفین بودی و حالت استقرار وجود را از آن حیثیت که
اصلا منتسب بتغیر نباشد سرمدیه گویند و نسبت متغیر بثابت را دهر
گویند چنانچه نسبت متغیر بمتغیر را زمان نامند **مطلب سیم** در صفات
سلبیه مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول** در آنکه واجب الوجود
مرکب نیست و منزه است از اجزای خارجیه و از اجزای عقلیه چون
هرچه از اجزای خارجیه مرکب باشد محتاج باشد در وجود خارجی بهر
یک از اجزا و شک نیست که اموری که هیچگونه احتیاج میانه آنها
نباشد واحد حقیقی از آنها بهم نرسد پس اگر واجب را جزو باشد
باید که بعضی از اجزا محتاج ببعضی باشند و محتاج بخارج از خود ممکن باشد
ضرورة و محتاج بممکن احق است بامکان پس از ترکیب واجب
امکانش لازم آید پس واجب مرکب نتواند بود از اجزای خارجیه

و چون

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وچون ترکب نتواند از اجزای عقلیه عبارتست از انحلال ماهیته در عقل باجزائی
که در خارج باهم و با ماهیته متحد باشند وچنین ترکیبی متصور نباشد
در آنچه وجود عقلی مقابل خارجی بود و انبود و آنچه ماهیتش اینه
خارجیه باشد نشاید که موجود باشد بوجود غیر اصیل پس واجب الوجود
که ماهیتش مغایر انیه نتواند بود ترکب او از اجزای عقلیه مجوز نباشد

فصل دوم در آنکه واجب الوجود را شریک نبود یعنی دو ذات
بوجوب وجود متصف نتوانند بود و دلیل بر ین مطلب بدو وجه
توان کرد وجه اول آنکه نشاید که وجود واجب مغایر ذاتش بود
بلکه ماهیته واجب نفس وجود بود و معلوم است که وجود در احقایق
متخالفه در تمام ماهیته نیست پس اگر واجب الوجود متعدد باشند
که تعین احد هما یا هر یک پسندند بغیر باشد چه آنچه در تعین محتاج بغیر
باشد در وجود نیز محتاج بغیر باشد مادام که شیئی متعین نشود موجود
نشود و محتاج بغیر در وجود واجب الوجود نباشد و نشاید که تعین
هر یک پسندند بخصیص باشد زیرا که چون وجود در احقایق مختلفه در
تمام ماهیته نیست و ترکب در حقیقت واجبی مجوز نیست متعدد مفروض

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:10 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

متفق الحقیقه باشند و تعینات مختلفه امور متفق الحقایق بحقیقتشان
نتواند بود پس واجب الوجود متعدد نباشد وجه دوم آنکه
وجود ممکنات که معنی واحد بدیهیست نسبتش بمتعدد مفروض از واجبی
واحد است و نسبت ماهیات ممکنه نیز بمتعدد مفروض در جواز صدور
مختلف نیست پس اگر دو واجب الوجود باشند نشاید که ممکنات
بهر یک واقع شوند چه صدور معلول واحد شخصی از علتین مستقلتین
مجوز نیست و نشاید که باحدهما واقع شوند دون دیگری چه اختصاص
صدور باحدهما بی مرجحی ممکن نیست و مرجحی در صورت مفروضه متصور
نیست پس اگر واجب متعدد باشد ممکنات واقع نباشند و شاید
که آنچه در کلام مجید واقع شده که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
اشاره باین وجه باشد **فصل سیم** در آنکه حلول بر واجب الوجود
مجوز نباشد بدانکه آنچه حال در محلی باشد صفت او باشد و هر صفت
معینه در وجود محتاج بموصوف باشد و آنچه بخصوصیته محتاج بغیر باشد
واجب الوجود نباشد و آنچه چیزی در و حال باشد صحیح خواهد بود
اتصافش بحال و اتصاف باعتبار حلول حال در آن محل خواهد

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

بود و حال خالی نیست از آنکه صفت لایقه مجعل باشد یا صفت غیر لایقه
مجعل اگر صفت لایقه باشد چون واجب فی حد ذاته خالی باشد
از آن هر آینه فی ذاته ناقص باشد و متکمل بغیر که معلول واجب است
و اگر صفت غیر لایقه مجعل باشد اتصاف واجب بآن نقص باشد و نقص
واجب و استکمالش بغیر مجوز نیست باجماع و ایضا کوییم اگر صفته
لایقه نباشد معلول واجب نشود و معلول غیر واجب نیز نتواند بود
و اگر صفه لایقه باشد لیاقت و کمالیتش باعتبار نحو وجود ش باشد
یا باعتبار خلط بعدم و نقصان وجود نشاید که باعتبار محض وجود
مفاض از واجب باشد چه وجود مفیض اکمل و اتم از وجود مفاض
باشد و متکمل بوجود مفاض نشود و اگر باعتبار خلط بعدم باشد
که از لوازم امکانست لازم آید که عدم کمال وجود باشد و شر
کمال خیر و نقصان و کمال تمام و همچنین لازم آید که متصف فی حد ذاته
بچیزی موصوف باشد بعدم آن پس صفه زاید و لایقه متصور نباشد
و از اینجا معلوم شد که اتصاف واجب بصفات زاید مجوز نباشد

فصل چهارم در آنکه واجب الوجود متحیز نیست و لذت مزاجیه و الم

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

مطلقا بر ور وا نیست اگر واجب الوجود تعالی شانه متخیر باشد
متخیر بالذات باشد یا متخیر بالتبع باشد نشاید که متخیر بالتبع باشد
چه تخیر بالتبع بی علاقه حلول متصور نشود و نشاید که متخیر بالذات
باشد زیرا که هر چه متخیر بالذات باشد منقسم باشد بنحوی از انحاء انقسام
باجزای متقدره و اجزای متقدره یا متخالف بالحقیقه باشند یا متوافق
بالحقیقه و بر هر تقدیر کل مخالف الحقیقه باشد با هر یک از اجزایه
اگر کل و اجزا مختلفه الحقایق باشند هر یک از اجزا ممکن باشند چه
تعدد واجب مجوز نباشد و انقسام واجب بحسب تنوع متصور نگردد و
چون جمله ممکن باشند کل واجب نباشد چه وجود منقسم بحقایق متغایره
وجود نشود و ایضا حقیقت مرکبه از ممکنات احق است بامکان و اگر
اجزا متوافق الحقیقه باشند حقیقه کل نفس اینها و نباشد و حقیقه متغایره
اینها واجب نبود و از اینجا معلوم شد که واجب الوجود جسم نباشد
و توابع مزاج از لذت مزاجیه و الم بر ور وا نبود و الم غیر مزاجی نیز
بر ور وا نیست چه الم ادراک منافی است از آنجهته که منافیست و
نشاید که ممکن مبدا منافی واجب الوجود باشد زیرا که واجب مبدا ممکنات

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وچیزی منافی مبدا اش نباشد وشاید که ممتنع منافی باشد زیرا که
ممتنع را وجود متصور نباشد وعدش منافی نتواند بود **فصل سیم**
در انکه واجب الوجود متحد بغیر نتواند بود وبدانکه اتحاد واجب با
دیگر چون تعدد واجب ممتنع است مجوز نباشد واتحادش ممتنع
چون وجود ممتنع پس محال باشد واتحادش بمکن مستلزم وجوب ممکن
یا امکان واجب باشد پس واجب الوجود متحد بغیری نباشد **فصل ششم**
در انکه واجب الوجود بالات جسمانیه مرئی نشود وچون انچه بالات
جسمانیه مرئی شود متحدد ومتحیزی باشد وواجب الوجود متقدد ومتحیزی
نتواند بود پس واجب بالات جسمانیه مرئی نشود وبدانکه ادراک بغیر
صور مدرکه ما را بالات جسمانیه حقیقه رویته نباشد واگر رویته بران
اطلاق شود مجاز باشد ونقلیات دالله بر جواز رویته محمول بر رویته
غیر حقیقیه باشد ونقلیات وارده در عدم جواز رویه محمول بر رویته
بابصار وآلات جسمانیه باشد **فصل هفتم** در انکه واجب الوجود در
وجود واتصاف بصفات کمالیه محتاج بغیر نباشد وهرچه غیر واجب است
بواجب محتاج باشد چون واجب الوجود باید که نفس وجود باشد و

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

واتصافش بصفات کمالیه لذاته باشد احتیاجش بغیر جایز نباشد
وچون ممکن بذاته موجود نتواند شد مگر بغیر واجبست محتاج بواجب باشد

فصل ششم آنچه جمعی از صفات مغایره صفات سابقه
دانسته اند مثل ید و وجه و قدم و رحمت و رضا و کرم و تکوین
راجع بصفات مذکوره اند و مغایر آن صفات نیستند چه ید عبارت
از قدرتست و وجه از وجود و قدم از بقا و رحمت و رضا و کرم از
ارادت خاصه و تکوین از قدرت و اراده چه تکوین صفتیست که
کون بعد از عدم بر و مترتب میشود و کون مترتب میشود بر بودن
فاعل بحیثیتی که صحیح باشد از و فعل یا نکه چون خواهد بکند و بر خواستن
او فعل مترتب شود و پس ترتب فعل بر قدرت و اراده باشد و کون
اشیا محتاج بصفتی دیگر نیست و دلیلی بر صفات مغایر صفات
مذکوره سابقه نیست **مطلب چهارم** در افعال و این مطلب شامل
بر ده فصل **فصل اول** در تقسیم افعال و تحسین و تقبیح عقلیین
بدانکه فعل صادر از فاعل مختار باشد یا از غیر فاعل مختار و قسم
ثانی متعلق مدح و ذم و ثواب و عقاب نشود و قسم اول اگر

فاعل

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

فاعل مستحق ذم یا عقاب بر آن فعل باشد آن فعل را قبیح گویند

و اگر فاعل مستحق ذم یا عقاب بر آن فعل نباشد آن فعل را حسن گویند

و متکلمین را در آنکه حسن و قبح بحکم عقل یا بحکم شرعست خلافست علماء امامیه و معتزله

بحسن و قبح عقلی قایل شده اند و اشاعره بحسن و قبح شرعی قایل شده

انکار تحسین و تقبیح عقلی نموده اند و این اختلاف در حسن و قبح

بمعنی مذکورست نه در حسن و قبح بمعنی ملایمت غرض و منافره غرض و نه

در حسن و قبح بمعنی کمال بودن صفت و نقص بودن صفت چه حکم عقل بحسن

و قبح باین دو معنی محل خلاف نیست و قایلون بحسن و قبح عقلی اعتراف

کرده اند در آنکه حسن و قبح فعل لذاته است یا بصفه حقیقیه لازمه است

یا بوجوه و اعتبارات و بعضی فرق کرده اند میان حسن و قبح

و گفته اند که قبح بصفه مقتضیه قبحست و حسن بصفه مقتضیه حسن نیست و

و حق آنست که هر گاه حسن و قبح عقلی باشد هر یک ازین وجوه تواند

بود پس در فعل شاید که حسن و قبح لذاته باشد چون صدق و کذب شاید

که بصفه لازمه باشد چون ظلم و عدل من حیث الفساد و الصلاح و

شاید که بوجوه و اعتبارات باشند رخصن شرعیه که از آن جمله که

متعلق رخصت شارع است حسن الفعل راجح العمل است و بدانکه
حسن را چنانچه بمعنی مذکور که نقیض قبحست استعمال کنند و بمعنی دون
فعل بحیثیتی که فاعلش مستحق مدح یا ثواب باشد نیز استعمال
نمایند و با اطلاق اول حسن منقسم بچهار قسم باشد زیرا که فعلی که فاعلش
مستحق ذم و عقاب نباشد فاعلش مستحق مدح یا ثواب باشد یا نه
و بر تقدیر اول تارکش مستحق ذم یا عقاب باشد یا نه آنچه فاعلش
مستحق مدح یا ثواب باشد و تارکش مستحق ذم یا عقاب آنرا واجب
گویند و آنچه فاعلش مستحق مدح یا ثواب باشد و تارکش مستحق ذم
و عقاب نباشد آنرا مندوب گویند و بر تقدیر دوم تارکش مستحق
مدح و ثواب باشد یا نه اگر تارکش مستحق مدح یا ثواب باشد مکروه
گویند و اگر تارکش مستحق مدح یا ثواب نباشد مباح و باطلاق ثانی
مکروه و مباح داخل حسن نباشند و واسطه باشند میان حسن و قبح
و ظاهر اقول فارق میان حسن و قبح باثبات صفه مقتضیه در قبح دون
حسن باستعمال و اطلاق اول ناظرست و قول غیر فارق باطلاق و استعمال
ثانی و نزاع با اشاعره در تحقق حالیست که اگر فاعل را بر اجالت در فعل

اطلاع

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

اطلاع یابد وبمقتضای آن حالت عالم باشد حکم کند بقبح فعل یا حسن
و دلیل تحقیق این حالت در افعال علم بحسن احسان و قبح ظلم است
قطع نظر از ثبوت شرع کرده چه عقل در حکم باستحقاق مدح و جزای
خیر بر احسان و باستحقاق ذم و مواخذه بر ظلم و عدوان توقف نکند
و منازعه درین مکابره با مقتضای عقل است و ایضا اگر حسن و قبح بشرع
باشد نه بعقل مناط استحقاق مدح و ذم باتعلق امر و نهی بفعل باشد یا امر
بمدح مطیع و ذم عاصی یا اخبار از استحقاق مدح بر اطاعت و
ذم بر عصیان اگر نفس مامور به بودن و منهی عنه بودن حسن و قبح کویند
محض اصطلاح باشد و بنفی حسن و قبح مطلقا راجع شود نه قول بشرعیه
حسن و قبح و اگر مامور به بودن و منهی عنه بودن را مناط حکم عقل
بحسن مامور به و قبح منهی عنه دانند پس حکم عقل در حسن و قبح معتبر باشد
و کلام در حسن امر بمدح و ذم و متعلق این امر بر تقدیر است که مذکور
شد و اما اخبار باستحقاق اگر مطابقش متحقق نباشد حسن و قبح منتفی باشد
و اگر مطابقش متحقق باشد حسن و قبح بفعل اخبار نباشد و ایضا اگر حسن
و قبح عقلیین منتفی باشند جایز خواهد بود تقبیح طاعت و تحسین معصیت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

لکن جایز نیست بدیهه اگر گویند که هر کاذب قبیح باشد عقلا و صدق
حسن باشد عقلا کذب بنحوی نبی حسن و واجب نباشد و صدق منفصی ملاک
نبی قبیح و محرم نباشد لیکن اول واجبست و ثانی حرام گوییم که جواز
کذب و حرمت صدق مذکورین از جهه حسن ارتکاب اقل القبیحین است
نه از جهه چون کذب و قبح صدق اگر گویند که فعلی که صحیح الترک نباشد
متصف بحسن و قبیح نشود و فعل بی استجماع شرایط وجود فعل متحقق نشود
و ترک با استجماع شرایط وجود ممکن نباشد پس اتصاف فعل بحسن و قبح
مجوز نباشد گوییم که آنچه از شرایط اتصاف فعل بحسن و قبحست قادریت
فاعل است نه امکان عدم نسبت بجمع شرایط و از نفی امکان عدم نسبت
باستجماع شرایط لازم نیاید نفی قادریته چه وجوب باختیار محقق
اختیار است نه منافی آن **فصل دوم** در انکه فعل قبیح از باری
سبحانه و تعالی صادر نشود و از عباد فعل قبیح اراده ننماید بدانکه چون
واجب الوجود محتاج بفعل قبیح نباشد و عالم باشد بقبح آن صدور
و قبیح از و مجوز نباشد اگر گویند که چون علم منفع مخصص و مرجح وجود
چرا نشود که قبیحی که نافع در نظام اعلی باشد از واجب صادر شود گوییم

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

که آنچه نافع در نظام اعلی باشد از انجهته که نافع است در نظام اعلی
حسن باشد و اگر جهه قبیحی در و باشد مقاومت این جهه چنین بکند اگر گویند
که چون هر نافع در نظام اعلی مجوز الضد در باشد چرا تجویز کذب نافع
واجب نکنند گویم که کذب واجب نشاید که نافع در نظام اعلی باشد
چه تجویز کذب بر واضع شریعت نظام اعلی با انکه نفعی که بر کذب مترتب
شود بتعریض و توریه حاصل کردد و قبیحی که بر کذب مترتب شود بغیر
او حاصل شود فعلش حسن نباشد اگر گویند که مفسده بر تجویز مرتب گشته
نه بر جواز و عرض عدم جواز نیست نه عدم تجویز گویم که چون جواز مستلزم
تجویز است مفسده که بر تقدیر تجویز لازم آید بر تقدیر جواز لازم
باشد و چون عمومیت قدرت را سابقا اثبات کردیم قبیح مقدور
واجب باشد لیکن از وصادر نشود و امتناع صدورش نظر بذات
واجب نباشد و امتناع نظر بغیر منافی صحت صدور نظر بذات
میست و بدانکه اراده باری تعالی بصلاح از افعال عباد تعلق نکیرد
و اراده باری در افعال اختیاریه عباد عبارت باشد از علم بنفع
صدور فعل از عبد باختیار یعنی نافعست صدورش بتقدیری که

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

مراد عبد باشد و این اراده موجب وجود فعل مطلقا نباشد بلکه
مقتضی وجوب فعل بر عبد باشد یا استحباب فعل و علم بنفع ترک
عبد فعل را اختیار را که چون بفعل نسبت دهند کراهة فعل گویند
مقتضی حرمت فعل یا کراهیت بر عباد باشد چه آنچه نافع در نظام
اعلی باشد باعتبار جهة حسنش مراد باشد و آنچه چنین باشد
اراده که عبارت از علم بنفعت بآن متعلق تواند بود و شاید که اراده
واجب بگذب عبد تعلق گیرد چه گذب بعضی از عباد مضر بنظام اعلی
نیست و تواند بود که عبدی را قدرت بر تعریض و توریه نباشد و گذب
بر و متعین شود و درین مخمصه وری نیست **فصل سیم** در آنکه
افعال الله را اغراض و مصالح باشد بدانکه چون حق تعالی عالم و
قادرست و آنچه از وصادر میشود باراده و مشیت متعلق است
پس آنچه از وصادر میشود لکونه اصلح و انفع صادر خواهد شد که اگر
اصلحیت و انفعیت را داخل نبوده باشد و علم بکونه اصلح و انفع
مخصص و موجب وجود نباشد ترجیح فعل لا بسبب خواهد بود
و فعل لا بسبب عبثست و عبث بر حکیم روا نیست و آنچه نافیان

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

غرض گویند که نشاید که غرض عاید بحق تعالی باشد والا وجودش الیق
خواهد بود بحق در استکمال واجب بغیر لازم آید و نشاید که عاید بحق
نباشد والا غرض فعل حق را نشاید مدفوعست باآنکه مراد از عود
غرض بحق اگر الیقیت فعل با وست باعتبار ترتب غرض بر فعل
از استکمال حق بفعل لازم نیاید نشاید که فعل تابع کمال ذات باشد و
ازین جهه الیق بذات باشد نه آنکه ذات بود بوجود غرض و فعل مستکمل
گردد و اگر مراد بعود غرض فاعل آنست که بوجود غرض حاصل شود
او را کمالی که بدون آن منفقود باشد عود غرض فاعل لازم نباشد

فصل چهارم در آنکه افعال اختیاریه عباد مستند است بایشان

بدانکه اذعان بمذهب سلیمه در حکم باستناد افعال عباد توقف نماید
و این استناد باعتبار ترتب وجود فعل است بر قدرت و ارادهٔ
عبد و این ترتب با افاضهٔ غیر وجود فعل را متصور است و از ترتب
مذکور لازم نیاید که عبد خالق و مفیض وجود حرکت باشد بلکه لازم
از ترتب مذکور فاعلیّه عبد است فعل را خلاصه کلام آنکه چون علاقهٔ
لزوم میانهٔ قدرت و ارادهٔ عبد و وجود فعل باشد من حیث

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

الاستلزام الایجاب وجود فعل باو پیوسته باشد واز ین ایجاب
لازم نیاید که فاضه وجود از و باشد چنانچه ماهیته نار موجب
استلزام حرارتست واز ین لازم نیاید که مفیض وجود حرارت باشد
وانچه در کلام مجید و آثار نبویه وارد شده در اختصاص خالقیه
بحضرت باری تعالی منافی فاعلیته عبد نیست ولهذا جائی که بعنوان فعل
وعمل وصنع ذکر فرموده بعبد نسبت داده است قال عز من قائل
لا اله الا هو خالق کل شیء خالق کل شیء وهو الواحد القهار انا کل شیء
خلقناه بقدر والله خلقکم وما تعملون واسروا قولکم او اجهروا به
انه علیم بذات الصدور الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر وقال الله تعالی
من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها وما عملوا من عمل سیئة
فلا یجزی الا مثلها ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات وما یفعلوا
من خیر فان الله یعلمه وافعلوا الخیر ولیس ما کانوا یصنعون والله
ما تعلم تصنعون وجعل وفعل اشیا را نسبت بعبد داده وعبد را
جعل ساخته وجعل و فاعلیته و جاعلیته و اتصاف بفعل را نسبت
بذات احدی داده قال الله تعالی یجعلون اصابعهم فی آذانهم

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وجعلوا لله شركاء وقال الله تعالى حكاية ربنا واجعلنا مسلمين
لك ربّ اجعلني مقيم الصلوة واجعله ربّ رضيا واما قوله تعالى
فعال لما يريد وقوله تعالى يفعل الله ما يشاء دلالت بر اسناد فعل
بر باري ميكند چه مفهوم از فعال لما يريد فعال لما يريد ان يفعل است
وهمچنين يفعل الله ما يشاء تعلق اراده ومشيت بفعل عباد بر ين نحو
نيست واراده ايمان وطاعات از عبد مقتضي وجوب ايمان وطاعات است
بر عبد نه فاعليته ذات احدي فعل عبد را واما اسناد خلق بغير بارى
تعالى چنانچه در كلام مجيد واقع شده قوله تعالى حكاية واذ تخلق
لكم من الطين واذ تخلق من الطين كهيئة الطير منا في اختصاص مذكور نيست
چه خلق مسند بغير بمعنى تقدير وتصوير است وخلق بمعنى ايجاد و
افاضه وجود مخصوص بواجبت وبغير مسند نشود واما قوله تعالى
فتبارك الله احسن الخالقين بر تقديري كه دال بر اسناد خالقيه بغير باشد
محمول بر تقدير وتصوير تواند بود وبدانكه اگر اراده عبد موجب
فعل عبد بودي مدح وذم عباد بر افعالشان وامر ونهي صحيح نبودي
وثواب وعقاب بر طاعت ومعصيت مترتب نشدي واما قول مالكيه

کل حوادث بقضاء الله و قدرست چنانچه بر السنه اکثر جاریست
اگر مراد بقضا و قدر خلق و افاضهٔ وجودست چون افاضهٔ وجود جمیع
موجودات از واجبست صحیح باشد که کل حوادث بقضا و قدرست
و اگر مراد بقضا و قدر ایجاب و الزام است پس ایجاب و الزام
تکلیفی مخصوص است بواجبات بر مکلفین و ایجاب و الزام اقتضائی
و استلزامی شامل کل حوادث است و اگر بمعنی اعلام و تبیین و اثبات در
لوح محفوظست شامل جمیع موجودات حادثه است چه جمیع حوادث
در لوح محفوظ مثبت باشند **فصل پنجم** در آنکه اضلال عباد بمعنی
گمراه گردانیدن باشاره بخلاف حق یا ایجاد خلاف حق و تعذیب
غیر مکلفین از عباد بر واجب الوجود روا نبود اما اضلال زیرا که اضلال
عبد و تعذیب و معاقبه بر ضلال مترتب بر آن قبیحست و بر حکیم
روا نیست و آنچه در کلام مجید وارد شده از اسناد اضلال
بباری تعالی قال الله تعالی وَمَن يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و قال يُضِلُّ
بِهِ كَثِيرًا وَمَن يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اضلال بمعنی اهلاکست
یا نسبت بجماعتی است که مستحق ابقا بر ضلال شده باشند بجهة تمادی

در باطل

در باطل و التزام عناد و اضلال بمعنی ابقاء بر ضلال نسبت باشان
قبیح نیست و اما تعذیب غیر مکلف بجهة انکه کسی را که مستحق نباشد
مخاطب ساختن و مکلف کردن قبیحست معاقب ساختن و عذاب
نمودن و آنچه در کلام مجید وارد شده حکایت عن قول نوح علیه السلام
وَلَا یَلِدُوا اِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا مجازست تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه
و آنچه در آثار وارد شده از استخدام اهل جنة اطفال کفار را دال
بر تعذیب نیست چه استخدام مستلزم ایلام نیست و بر تقدیر که
موجب الم باشد بجهة اصلاح تواند بود چون فصد و حجامت بجهة
تعذیب و عقوبت اگر گویند که اطفال کفار مشارکند آبا را در احکام
کفر و کفار معذبند گوییم که مشارکت اطفال با آبا در بعضی از احکام
و تبعیة در بعضی از احکام مستلزم تبعیة در اصل کفر و در جمیع احکام
کفر نیست **فصل پنجم** در حسن تکلیف و وجوب آن بدانکه تکلیف حسن
بواسطه انکه در تکلیف جهة مفسده متصور نیست غیر اشتمال بر مشقت لا بصلحة
مطلوبه و چون مشقت تکلیفی متضمن مصلحة عظیمه است که ان استحقاق
تعظیمست و بدون تکلیف حاصل نمیشود مشتمل بر جهة مفسده نباشد

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

اگر گویند که ترجیح مصلحت مذکوره مشقت را اگر باعتبار وقوع تعظیم
باشد چون وقوع تعظیم بتفضل حاصل میتواند بود تکلیف حسن باشد
و اگر باعتبار نفس استحقاق گویند مقاومت مصلحت استحقاق
تعظیم مفسده اشتمال بر مشقت را ممنوع باشد گویم که چون تفضل
بتعظیم بی استحقاق قبیحست وقوع تعظیم بدون تکلیف صورت نبندد
و بر تقدیری که تفضل تعظیم بی استحقاق قبیح نباشد نفس استحقاق
کافیست در حسن تکلیف چه تحقق حالین که محقق تعظیم و موجب انحاباشد
مصلحت عظیمه ایست که ارتکاب مشاق در تحصیل آن مستحسن عقول
و اذهان مستقیمه است و تکلیف مشتمل است بر جهة مرجحه که آن
اقامت عدلست با استحقاق تعظیم و فوز بثواب و اگر تکلیف بود بی
عدل صورت نبافتی بیان این مقال آنکه چون بواسطه انتظام امور
کلیه و ابقاء انواع سفلیه قوای شهوانیه و غضبیه در حیوانات رکب
شده و انسان که اکمل انواعست بحظ او فروتر نصیبا و فی از قوی بر
و فق حکمت اختصاص یافته و از ابتدای خلقت عمده تصرفات بر
و فق مقتضای قوی واقع میشود و تقویت یافته متمکن و پیشوا میگردند

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وشک نیست که عقل هر کس با دراک محاسن و مقابح افعال وافی نیست
و در زجر و منع قوی و رفع مقتضیاتشان کافی نی پس حکمت کامله
مقتضی آنست که معاونی بقوه عقلیه منضم شود که باعانت و تقویت
او قوت عملیه را ممانعة قوی و زجرشان میسر باشد و بوجود آن
معاون اقامت عدل تحقق پذیرد و آن تکلیف است و چون
نصیب دواعی شر و فساد بی اقامت مدافع و زاجری تقریب
بقبایح و مفاسد است و بمنزله تحریص بر آن و تقریب بقبایح و
تحریص بر آن قبیح است پس اعطای قوای شهوانیه و غضبیه بنفوس
بی نصب زاجری و مانعی مجوز نباشد پس وقوع تکلیف لازم باشد
و ترکش غیر جایز و بدانکه حسن تکلیف مشروط است بانکه در تکلیف
مفسده نباشد نسبت بمکلف باین تکلیف یا بمکلف دیگر و مفسده
نسبت بهمین مکلف چون استلزام این تکلیف اخلال بتکلیف دیگر را
و مفسده نسبت بمکلف دیگر چون استلزام این تکلیف ابعاد
از طاعت مکلف دیگر را و بانکه تکلیف متقدم باشد بر مکلف به
که اگر مقدم نباشد تکلیف قبیح باشد و مشروط است بامکان

مکلف به و اتصافش بر جان بوجهی از وجوه مشروط است بعلم
مکلف بصفات فعل از حسن و قبیح و بقدر جزایی که بفعل مستحق
آن شوند و قبیح نبودن تکلیف از مکلف مشروط است بعلم
مکلف بفعل و قدرت مکلف بر فعل و تمکن از آله فعل وی و آله
و بدانکه مکلف به اعتقاد است یا عمل است و اعتقاد علم است
یا ظن است و طریق تحصیل اعتقاد عقلیست یا شرعی و تکلیف مطلقا
منقطع است اتفاقا و چگونه منقطع نشود و حال آنکه حالت برزخ
وقوع تکلیف که استیلای قوای شهوانیه و غضبیه است که بجهة
انتظام معاش دنیوی بر وفق حکمت واقع شده و مقترن بوساوس
شیطانی در نشأ آخرت مفقود است چه اهل جنان را لسبب ضعف
قوای شهوانیه و غضبیه نسبت بقوة عقلیه و حضور جمیع
و ملاذ و عدم عروض حالة منافره برخلاف معاش دنیوی تکلیف
احتیاج نیست و ایضا وقوع تکلیف نسبت باشیان منافی
کمال تعظیم و اجلالیست که باطاعة و انقیاد مستحق آن شده اند
و اهل نار را بسبب اهوال و آلام عظیمه مجال تصرفات قوی

نمانده

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

نمانده واز وساوس شیطانی وفسادهای نفسانی دور زند
واز معاشرات ومعاملات محروم مانده بعذابهای گوناگون
گرفتار ومقهور اند وچون جائه مرجحه وقوع تکلیف درعصی مفقود
باشد تکلیف منقطع گردد **فصل هفتم** درعموم تکلیف وشمول
مؤمن وکافر را بدانکه جهات وجوه مذکوره درحسن تکلیف و
وجوبش شامل است مؤمن وکافر را پس تکلیف شامل همه باشد
اگر گویند که جهات مذکوره باعدم اضرار مفید است نه باضرار
وتکلیف مضر است بکافر پس مستحسن نباشد گوییم که تکلیف کل
ناس نافع است در تقلیل کفر وضرر عاید بکافر از تکلیف متعاوت
بآن نکند وایضا ضرر کافر از تکلیف ناشی نشد بلکه از سوء
اختیارش ناشیست وضرر ناشی از سوء اختیار بحسن تکلیف
مضر نیست وفایدهٔ تکلیف کافر نیست بجودش رفع رجحان
جانب کفر است نیست بآنچه بمقتضای حکمت جهة انتظام معاش
بعد اعطاشن وامّا فوز بثواب نه فایدهٔ تکلیف است بلکه فایدهٔ
اطاعت واستحقاق است **فصل هشتم** در لطف بدانکه لطف

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

که عبارت از مقرب طاعت و مبعد معصیت است از باری تعالی
صدورش لازم است زیرا که طلب تکلیفی چون معارض شود بمطالبات
نفسانیه ناشیه از قوای مذکوره ما دام که جانب طاعت راجح
بمرجحی غرض مطلوب از ایجاد و تکلیف که تحقق صلاح و عدل است
ما امکن تحقق پذیرد پس اقامت این مرجح که از و بمقرب طاعته
و مبعد معصیت تعبیر کنیم لازم باشد اگر گویند وجوب لطف بر قدر
قبیح لطف مجوز نباشد و شاید که فعل لطف قبیح باشد گوییم معلوم است
ضرورة که در تقرب طاعت و تبعید معصیت وجهی از وجوه قبح
نیست و چون لطف مقرب طاعت است نه موجب طاعة تحققش نسبت
بکا مجوز باشد اگر گویند که اگر لطف واجب بودی اخبار بسعادت
بعضی و بشقاوت بعضی واقع نشدی چه اخبار بسعادت موجب اعتماد
و جرات است و اخبار بشقاوت موجب یاس است و اعتماد
و یاس مقتضی ترک طاعات و اقدام بر معاصی گوییم که اخبار
بسعادت نسبت بمجموعی که معلوم و محققست لزوم طاعت و عدم
عصیان ایشان نسبت بالطافی که بایشان واقع میشود بلکه نسبت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

بجمعی که اخبار مذکور مقرب طاعت و مبعد معصیت است اشارا
و اما اخبار بشقاوت نسبت بمکرین واقع شده و موجب یاس
نیست و بعید نیست که گویند نسبت بجمعی واقع شده که بعد از
تحقق الطاف تمادی در عناد مستحق ابعاد از طاعت شده اند
و بدانکه مکلفی که لطف نسبت باو واقع نشده باشد معذب نشود
زیرا که نصب داعی بر معاصی بدون اقامت مرجح طاعة زاجر از
معاصی پس عذاب نمودن بر معصیة قبیحست و بمنزله تعذیب بر
فعل است بعد از تخلیص بران و حکیم علیم روا نیست قال الله تعالی
وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا
رَسُولًا لیکن بر فعل قبیح ذم مترتب شود چه هر فاعل مختار که
از و قبیح صادر شود مذموم باشد اگرچه تخلیص و اغراء
غیر باشد و بدون مرجح جانب ترک واقع شده باشد و بدانکه
مرجح مذکور که لطف است باید که رجحش بحد الجاء رسد چه
منافی حکمة اقدار و تمکین است و باید که مناسب ملطوف فیه
باشد چه امور غیر مناسبه صلاحیت مرجحیت نداشته باشد

فصل نهم

وامور مرجحه مناسبه معلوم شد تفصیلاً یا اجمالاً
در آلام واعواض بدانکه الم رد و قسمت الم واقع ابتداء او
الم واقع بر سبیل مکافاة اما مکافاة اگر زاید بر قدر مستحق
نبوده باشد حسن باشد والم ابتدائی اگر مشتمل است بر نفع
زاید بر الم که بدون آن حاصل نشود یا بر دفع ضرر زاید بر
الم یا واقع است بر مقتضای عادت یا واقع است بر وجه دفع
حسن است از آنکس که او را لایق باشد اصلاح حال و حفظ
عادت و دفع والم مکافاتی شاید که عقاب باشد که علی وفق
المصلحة معجل شده باشد والام ابتدائیه مشتمله بر نفع بامد که
متالم تحمل آن را راضی باشد اجمالاً یا تفصیلاً یا مشتمل باشد بر لطف
یا حسن باشد و مر کاه مشتمل بر لطف باشد شرط نیست اختیار
متالم الم را و اما عوض که عبارتست از نفع مستحق خالی التعظیم
و اجلال استحقاقش حاصل شود با یلام و تفویت منافع جهه بمصلحة
غیر چه ایلام و تفویت منفکه باعدم ایصال عوض متالم قبیح باشد
و با نزال غموم میشنود و بعلم باطن بفعل عبد چه انزال غموم بمنزله

اضرار

اضرار و ازال آلامست و با مر مضار و اباحت مضار چه الم
مبتالم
غیر مشتمل بر منافع غیر حسن باشد و غیر حسن مباح و مامور به نباشد
و تمکین غیر عاقل چون سباع و بهایم و تمکین غیر عاقلی که وصول
عوض از و صورت نتواند یافت و عوض درین صور بر مولم و موجد
الم است الا در وجود الم لازم بعادت یا واجب شرعا که
عوض بر فاعل فعلیست که عقیب آن وجود الم لازم است بعادت
یا واجبست بشرع اگر عوض از فاعل مذکور متصور الحصول باشد
والا عوض بر ممکن فاعل و موجب عادت و شرعیت و عوضی
که بر عبد است مساوی الم است و زیادت نفع که بآن تمکین و
اقدار چنین شود بر حکم عدل علی الاطلاقست و عوضی که بر حکم عدل
زاید است بر الم بقدری که راضی شود بآن هر عاقلی سلیم العقل
و عوض الم لازم نباشد که از جنس منافع موعوده در تکالیف
باشد و لازم نباشد که گونه عوضا مشعور به مستحق عوض باشد حسن ایلام موقوف نیست بر تعویض منفعت مخصوصی و بر شعور بکونها
عوضا بخلاف ثواب که چون وعده شده باید که از جنس موعود

باشد وچون مقارنه تعظیم در ثواب معتبر است اشعار بکونه ثوابا
لازم باشد تا اطاعت خود را بعدم مجازاة حقیر نشمارد
وچون استحقاق ایصال نفع از باری تعالی ثابت میشود باسقاط
بالام
سقوط نیابد چه اسقاط زایل نکرد و ترک ایصال مایستحق از
جواد مطلق مستحسن نباشد واما اسقاط عوض از مکلفین اگر
چه باسقاط زایل نکرد لیکن شاید که باسقاط وابراء حق
مطالبه ساقط کردد و وجوب اخذ عوض و انتصاف از ظالم
جهة مظلوم مرتفع شود **فصل دهم** در آجال و ارزاق و
اعلم بدانکه اجل حیوان وقتیست که علم الهی متعلق شده بانطلاق
حیوه حیوان در آن وقت و بر تقدیر عدم وقوع قتل شخصی که
مقتول میکردد هریک از اماته و ابقا مجوز است و دلیلی بر تعیین
احد الطرفین نیست وحلول اجل شخصی شاید که لطف باشد دیکری را
نه آنشخص را چه بحلول اجل تکلیف منقطع شود و بدون تکلیف لطف
متصور نباشد وتعیین اجل لزوم آن شاید که لطف باشد همه را
وبدانکه رزق چیزیست که منتفع توان شد بان و مجوز نباشد

اصدی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

احدی را منع ازان اگر گویند که لازم آید که خدای را رزق بناشد گوئیم را
که در همه عمر حرام خورد لکن باری تعالی رزاقیت ترکیبی را اجماعا
گوئیم که شخص مفروض اگر مالک حلالی بوده باشد خدای تعالی
رزاق آن حلال باشد و اگر مالک حلال نباشد اگر قدرت بر حلال
نداشته انتفاع از حرام بقدر ضرورت مجوز باشد و احدی را
منع ازان نباشد پس حرام بران نحو که مجوز است تصرف در ان
رزق او باشد و در رزق معتبر نیست که انتفاع بر نحو مباح واقع
باشد و اگر قدرت بر مباح دارد مباح متعذر التحصیل رزق است
ولیکن عبد تحصیل ننموده تصرف نکرده است و چنانچه رزق معین
تواند بود و غیر معین نیز تواند بود و چون رزقیه عبارتست از
ایصال بایصح ان ینتفع به لینتفع به حضرت باری را رزق حرام بناشد
و چون سبب قوی در ایصال منافع للانتفاع باری تعالی است
اطلاق رزق بر باری تعالی غالب شده در غیر او نادر است
و اما سعی نمودن در تحصیل عند الحاجه واجب باشد و نزد عدم حاجه
جهة توسعه مستحب باشد و نه بجهة توسعه مباح و سعی بارتکاب منافی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ومحرمات حرام باشد و بدانکه سعی در تحصیل رزق آنانرا که از
ربقه عادت مستخلص شده باستیلای حب الهی بر بواطنشان بخلوص
حقیقی موصوف گشته اند مستحسن نیست مگر بجهة اعانت معاونان
و تلافی مشاق ایشان لیکن آنانرا که اشتغال بمکاسب مانع اهم
ازان نباشد اما مقیدان ربقه عادت و محبوسان سجن طبیعت را
از سعی عند الحاجه چاره نیست ازانکه عادت بایصال بدون سعی
جاری نشده و ایشان بخلاف عادت منتفع نشوند و بدانکه سعر عبارتست
از تقدیر عوضی که در معاملات و معاوضات بآن رضا دهند و سعر
اگر بانحطاط از معتاد است بحسب زمان و مکان آنرا رخص گویند
و اگر بارتفاع از مجرای عادتست آنرا غلا گویند و خروج از مجرای
عادت بترقی یا تنزل اگر مستند است باسباب غیر مستنده بعبد
و اختیار عبد بخدای تعالی نسبت دهند حتی توافق ارادت
و رغبات عامه ناس والا بعبد نسبت دهند چون جبر سلطان
رعیت را بر نرخ خاصی و آنچه روایت کرده اند که چون اهل مدینه
از رسول الله صلوات الله علیه و آله التماس تسعیر نمودند و گفتند

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

سعر لنا یا رسول الله در جواب فرمود السعر هو الله محمول بر آنست
که تسعیر نماید کرد و بحضرت باری تعالی باید گذاشت که بر وفق
حکمت کامله بفضل شامل او سعر قرار می یابد نه آنکه هر تسعیری که واقع
شود و هر سعری که قرار یابد منسوب باو ست که اگر مراد این بودی
اجابت ملتمس ایشان را منافی نبودی و این قول از آنحضرت معذرت
تسعیر ترک نکشتی و چون تسعیر از آنحضرت واقع نشده و باین جواب
اسکات ایشان فرموده مفهوم میشود که آنچه ذکر نمودیم مراد بود

مطلب پنجم در اسما و این مطلب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در تحقیق اسم بدانکه اسم عبارتست از الفاظ موضوعه
باز اسمی و خلافت میانه علما در آنکه اسم نفس مسمی است یا
مغایر مسمی و این خلاف را بعضی توجه نموده اند باآنکه مراد
بغنیه مسمی عدم زیادت مدلول اسمست بر حقیقه مسمی و حق آنست
که قابلیه خلاف ندارد چه هر دو قسم در اسما متحقق الوقوعست
و بعضی گفته اند که نزاع در آنست که لفظ اسم باز اتسمیه موضوعست
یا باز اسمی و حق آنست که این نیز لیاقت خلاف ندارد چه اطلاق

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

لفظ اسم بر الفاظ و حروف از آن شایع ترست که محال خلاف
احدی باشد و بوجهی دیگر توجیه نزاع توان نمود و آن آنست که
چنانچه حقیقه مسمی موجود بوجود عینی تواند بود و موجود بوجود
ذهنی تواند بود و خلاف واقع شده در آنکه صورت ذهنیه
متوافق الماهیه است با حقیقه خارجیه یا متغایر الماهیه اند همچنین موجود
بوجود عینی تواند و موجود بوجود لفظی تواند بود و چون موجود بوجود
لفظی باشد اسم گویند و چون موجود بوجود عینی باشد مسمی گویند و خلاف
واقع تواند شد در آنکه موجود بوجودین متحد الماهیه اند یا متغایر
الماهیه لکن برین تقدیر قول باتحاد مناسب مذهب آنانست
که قایل بوجوب تناسب الفاظ و معانیند با آنکه قول باتحاد
با شاعره منسوبست نه با ایشان و حق آنست که اسماء متحد بمسمیات
نیستند حقیقه لیکن اسما را با مسمیات تناسبی و ارتباطی تواند بود
که باعتبار آن تناسب بعضی از آثار احدهما بر دیگری مترتب
شده از و ظاهر گردد **فصل دوم** در تقسیم اسم بدانکه اطلاق
اسم بر مسمی بحسب وضع اسم باشد بازاء مسمی یا بطریق توصیف

و تحقق

وتحقق موضوع له در مسمی و اسم موضوع یا موضوع باشد ابتدا بلا ملاحظه
اختصاصی سابق یا تبعیه اختصاص سابق و قسم اخیر ماخوذ از ماهیت
مسمی تواند بود و ماخوذ از جزو تواند بود و ماخوذ از صفه تواند بود
و ماخوذ از صفه بانقسام صفه بحقیقیه و اضافیه و سلبیه منقسم میشود
و ماخوذ از فعل تواند بود و ترکیب بعضی با بعضی نیز متصور است و از
اقسام مذکوره ماخوذ از ماهیت و ماخوذ از جزو در اسماء الله یافت
نشود چه ماهیت مغایر انیه در و متصور نباشد و جزو بر و روا نبود
و همچنین هر قسمی که اخذ از ماهیت یا جزو در و ماخوذ باشد و اخذ از
صفه مستلزم زیاده صفه بر ذات نیست پس در اسماء الله اسم
ماخوذ از صفه باقسامها تواند بود و همچنین اسمی که اطلاقش نه باعتبار
وضع بازاء مسمی باشد چون باید که اطلاقش مسبوق باختصاص سابق
و تبعیه او باشد منقسم باشد بانقسام قسم اخیر و آنچه از آن قسم در اسماء الله
داخل نتوانستی بود ازین قسم نیز داخل نباشد

فصل سیم

در آنکه اسماء الله توقیفیست یا نه بدانکه اسماء الله منقسم بدو قسمست قسم اول اعلام موضوعه در لغات
بی دلالت بر صفتی و فعلی و چنین اسمی اگر منع شرعی از آن نباشد اطلاقش

بی اذن مجوز نباشد و اما اسماء داله بر صفات و افعال که قسم
دوم است اگر در شرعی از شرایع وارد شده باشد آنچه در لغات
دیگر بمعنی آن اسما باشد بی تفاوتی اطلاقش جایز باشد مادام که
شرع از آن منع نکرده باشد و صاحب شرعی که بآن لسان تکلم نموده
باشد احتراز از آن ننموده التزام لفظی دیگر در تعبیر از آن معنی نکرده
باشد و آنچه در هیچ شرعی توصیف بآن نشده باشد و معنی باشد که
عقل حکم بثبوتش کند اگر اطلاقش موهم نقصی نباشد و از شرع منعی
و تجنبی از آن فهم نشود محذوری در اطلاقش بطریق اخبار و توصیف
نباشد اما اطلاق بطریق اسم یعنی بدون ذکر موصوف و مخبر عنه بلکه
استقلالا در مقام تعبیر از ذات احدی بهتر آنست که بر آن جرات
ننمایند مخافه از اطلاق ما لا ینبغی در معرض تعبیر از ذات

فصل چهارم

در اسماء الله تعالی بدانکه اسماء الله تعالی که در شرایع وارد شده
بسیار است و از جمله اسماء وارده در شریعه مقدسه کامله که بطریق
اسم مشهور الورود است نود و نه نام است که مرویست که هر که احصا
نماید داخل جنت شود و درین مقام ایراد کرده میشود تبرکا و تیمنا

باسما

باسمائه العظیمة الشریفة الله این اسم علمست و مختص است بواجب الوجود
و بر غیر او اطلاق نشود و بعضی این اسم را جامد دانند و باعتبار
صفتی معینه از صفات نیست بلکه مراد از و ذاتیست که مستجمع جمیع
صفات کمال است و صفه استجماع صفات داخل در معنی اسم باشد
یا خارج باشد از معنی اسم و بر تقدیر اول دال بر صفه استجماع باشد
اگرچه دال بر صفه معینه نباشد و بر تقدیر ثانی مدلولش نفس ذات
باشد و بر هر دو تقدیر موضوع باشد ابتدا و بعضی گویند ماخوذ است
از اله بمعنی آله معبود بحق باشد و گفته اند قادر بر خلق و گفته اند که
آله ذاتیست که خلاف مرادش واقع نشود و گفته اند ذاتیست که
تکلیف صحیح نباشد مگر از و و بر دو قول آخر مرجعش بصفه سلبیه باشد
و بر قول اول صفه اضافیه و بعضی گفته اند که اله ماخوذ است از
وله بمعنی حیرت و معنی آله ذاتی باشد که عقول در و حیران باشند
و بر این قول نیز مرجعش بصفه اضافیه باشد و ظاهر آنست که بر تقدیر
اشتقاق بغلبه استعمال بمعنی اشتقاقی مهجور گشته مدلولش ذات
مستجمع جمیع صفات کمال است یعنی ذات واجب الوجود

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

الرحمن الرحیم این دو اسم ماخوذ اند از رحمة و بمعنی معطی نعم جلیله
و دقیقه باشند یا بمعنی مزید انعام و بر تقدیر اول ماخوذ از صفة
فعلیه وجودیه باشند و بر تقدیر ثانی راجع باراده باشند و در اسم
رحمن مبالغه لیست که در رحیم هست و لهذا گویند رحمن الدنیا والاخرة
و رحیم الدنیا و رحیم الاخرة و رحمن را بر غیر واجب الوجود اطلاق
نکنند لکن باعتبار معنی صفتی در واجب استعمال نمایند و رحیم را بر غیر
اطلاق کنند الملک ماخوذ است از ملک و ملک ذاتیست که قدرت
بر همه چیز داشته باشد یا آنکه غیر کند آنرا که خواهد و خوار کند
آنرا که خواهد یا آنکه از زوال او ممتنع باشد یا آنکه متصرف باشد
بامر و نهی در مامورین یا آنکه محتاج نباشد بچیزی و همه چیز باو محتاج
باشند و همه او را باشند و پیوندند باو و بمعنی اول و دوم بقدرت
راجع باشد و بمعنی سیوم و چهارم بفعل راجع باشد و بمعنی پنجم
مرکب باشد از سلب و اضافه القدوس ماخوذ است از قدس
بمعنی پاکی و معنی قدوس پاکیزه و منزه از معایب و مناقص است
و گفته اند که قدوس آنست که مدرک اوهام و ابصار نتواند بود

وبهر دو معنی صفه سلبیه است السلام از مصادریست که افاده
شده است در مقام اسم و معنی سلام سالم از نقص در ذات
وصفات و افعال است و گفته اند که بمعنی معطی سلامه در دنیا
وعقبی است و معنی اول سلب در و داخل باشد و بمعنی ثانی صفه
فعلیه باشد و بمعنی سلام کنند و بر خلق گفته اند قال الله تعالی
سلام قولا من رب رحیم و باین معنی داخل در تکلم باشد المؤمن
ماخوذ است از ایمان بمعنی تصدیق و معنی مؤمن مصدق نفسش باشد
و مصدق رسلش در آنچه اخبار نموده اند و مصدق عبادی مؤمنین
بقول یا فعل در دنیی و عقبی یا ماخوذ است از امن و معنی مؤمن امن
کرداننده اولیا و دوستانش باشد از عذاب یا انکه خوف
ظلم از و نباشد یا انکه امن و امانی متصور نباشد مکرر از و و بمعنی
اخیر سلب در و داخل باشد و بمعانی دیگر صفه فعلیه باشد کلامه
یا غیر کلامیه المهیمن بمعنی شاهد است و شاهد بمعنی عالم و بمعنی
مصدق بقول استعمال کنند و گفته اند که مهیمن بمعنی قایم
بر خلق باعمال و ارزاق و اجالشانست و بعضی گفته اند که بمعنی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ایمن است یا مؤتمن یا بمعنی امن کرداننده و از خوفست که در
اصل مؤامن بوده است بهمزتین همزهٔ ثانیه را قلب بیا کردند
مایمن شد پس همزهٔ اولی را قلب بها کردند مهیمن شد و بعلم
اوّل راجع باشد و بمعنی ثانی بکلام و بمعنی ثالث و رابع و
صفه فعلیته باشد مشتمله بر سلب یا غیر مشتمله بر آن و بمعنی اخیر نیز
صفه فعلیته باشد العزیز بمعنی غالب و قاهر است یا آنکه وجود
بتوسط پدر و مادر نباشد یا آنکه وصول با و نشاید یا آنکه لحظ
منزلهٔ او و مخالفه و تجویف او نتوان نمود یا آنکه او را مثل نباشد
یا آنکه عذاب کند هر کرا خواهد یا آنکه ثواب عالمیان بر و باشد
و بمعنی اوّل اضافیه باشد و بدو معنی آخر فعلیته باشد و بباقی
معانی سلبیه باشد الجبار بمعنی مقهور و مکره و سازنده عباد
و خلایق است و بر آنچه اراده نماید و باین معنی ماخوذ است
از جبر بمعنی اکراه یا بمعنی اصلاح کننده امور خلایق است
و باین معنی ماخوذ باشد از جبر بمعنی اصلاح یا بمعنی متعالی از احاطه
افکار و ابصار است و باین معنی ماخوذ باشد از جبر بمعنی عظمته

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

و ترفع از وصول با و گفته اند بمعنی باک ندارنده است از
از بودن هرچه یافت شود و نبودن هرچه نباشد یعنی او را
چیزی تلهف بر چیزی نباشد و بدو معنی اول ماخوذ از فعل باشد
و بمعنی ثالث اضافیه باسلبیه باشد و بمعنی رابع صفه سلبیه باشد
المتکبر بمعنی حقیر داننده هر چیزی است نسبت بذاتش بامعنی مترفع
در شرف و عظمت ترفعی که هر عظمت و شرف که در غیر متصور شود در
جنب عظمت او حقیر باشد و گفته اند که بمعنی منزه از صفات نقص است
یا بمعنی منزه از صفات نقص و متصف بصفات کمال و بمعنی اول اعلم
راجع میشود و بمعنی دوم صفه حقیقیه باشد و بدو معنی دیگر صفه سلبی
باشد یا مشتمل بر سلب الخالق البارئ این دو اسم یک معنی است
و معنی هر دو بدیدآرنده اشیاست و پیرون آورنده از عدم
بوجود یا معنی خالق مقدر و قدر دهنده اشیاست و معنی بارئ
موجد بری از اضطراب یا معنی خالق تقدیر کننده اشیاست تقدیر
سابق بر ایجاد و معنی بارئ ایجاد کننده اشیاست و بر تقدیر
اول خالق ماخوذ باشد از خلق بمعنی ایجاد و بر دو تقدیر دیگر

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

از خلق بمعنی تقدیر و تقدیر در معنی ثانی قدر دادن بالفعل است
و در معنی ثالث تعین قدر از برای اشیا و اما باری بر تقدیر اول
و ثالث ماخوذ از برء بمعنی آفریدن باشد و بر تقدیر ثانی از براه
بمعنی شره از اضطراب لکن بتضمن معنی ایجاد **المصور** بمعنی اعطا
کننده صور باشیاست بایجاد صور در مواد و این سه اسم
دلالة بر صفه فعلیه کنند و بر تقدیری که باری ماخوذ از براءة باشد
سلب در و معتبر بوده باشد **الغفار** بمعنی ظاهر سازنده جمیل
و پوشاننده قبیح است و ماخوذ است از غفر بمعنی ستر و صفه
فعلیه است و گفته اند که بمعنی مرید ازاله عقوبت از مستحق است
و راجع است باراده **القهار** بمعنی غالبیست که مغلوب نشود
و صفه فعلیه ایست که سلب در و داخل است **الوهاب** معطی
هر چیز محتاج الیه است هر کرا محتاج باشد یا بمعنی کثیر العطایا
بلا عوض است و بهر دو معنی صفه فعلیه است **الرزاق** بمعنی رزق
دهنده هر انسان و حیوانیست و گفته اند که بمعنی خالق ارزاق
و مرتزقین است و موصل ارزاق بمرتزقین است و بهر دو معنی

صفه

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

صفه فعلیه است الفتاح بمعنی میسر و دشوارها کشاینده و هر
مغلقی است یا بمعنی خلق کننده و فتح و نصرت یا بمعنی حاکم است
از حکم بمعنی ایجاب بقول یا بقضا و قدر و باین معنی یا خود باشد
از فتح بمعنی حکم کردن چنانچه بمعنی ثانی یا خوذ است از فتح بمعنی نصرت
دادن و بمعنی اول یا خوذ است از فتح بمعنی گشادن و بهر معنی صفه
فعلیه است العلیم بمعنی عالم بجمیع اشیاست و صفه حقیقیه است
القابض الباسط بمعنی قابض نگاه دارنده و تقتیر کننده رزق
عباد است و بمعنی باسط موسع رزق عباد است تقتیر و توسعه
بر وفق حکمت و مرد و صفه فعلیه اند و آنچه از اسما مقابله باشند
چون این دو اسم چنین است که باهم ذکر کنند و افراد احدهما
از دیگری نمایند چه در افراد ایهام اختصاص غیر لائق بحکمته
کامله است و ذکر باهم اقوی دلاله بر حکمت و قدرت شامله است
الخافض الرافع خافض بمعنی پست کننده کفار است بشقاوتشان
و رافع بمعنی بلند گرداننده درجات مومنین باسعادتشان
یا خافض پست کننده جباران و متکبر است و رافع بلند گرداننده

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

مرتبه متواضعانست گفته اند که خافض یعنی دافع بلا یاست
از خصص یعنی حط و وضع و رافع یعطی منازل رفیعه است و بهریک از
معانی از صفات فعلیه اند المعز المذل معز یعنی یعطی عزه و قدره
و ملکت آنرا که خواهد و مذل نزع کنند ه عزت و قدرت و ملکت
از انکه خواهد و از صفات فعلیه اند السمیع البصیر سمیع انکه
مخفی نباشد از و مسموعی و مدرک کل مسموعات باشد و بصیر انکه
غایب نباشد از و مبصری و مدرک کل مبصرات باشد و مرجع این
دو صفه تعلم خاصیت چنانچه در بحث صفات مذکور شد
الحکم بمعنی حکم کنند ه است و حکم یا بمعنی ایجاب و الزامست
بقول یا بقضا و قدر یا بمعنی منعست و بر تقدیر اول مراد بحکم منوجب
واجباتست بر وفق حکمت و بر تقدیر ثانی مانع عباد از ظلم
العدل از مصادر واقعه موقع اسمست و معنی عدل انست
که هر کس را بر وفق استحقاق او مجازاة نماید و از قبایح زجر و
منع نمود و از ظالم تجهه مظلوم باز خواست کند و از صفات فعلیه است
و اشاعره تفسیر کرده اند عدل را باینکه فعلی از و قبیح نباشد و باین

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

تفسیر از صفات سلبیه باشد اللطیف بمعنی موصل منافع و مصالح است
بعباد بر فق یا عالم بغوامض اشیا و لطایف امور و بمعنی اول
از لطف بمعنی رفق ماخوذ است و بمعنی ثانی از لطف بمعنی دقت
و غموض گفته اند که بمعنی محسن بخلق با یصال منافع و موفق
عباد است و باین معنی ماخوذ از لطف بمعنی توفیق و تیسیر
اسباب طاعات باشد و بمعنی ثانی راجع بعلم باشد و بمعنی
اول و ثالث بفعل الخبیر بمعنی عالم بکنه اشیا و مطلع بر حقایق
امور است و راجع بعلمست و گفته اند که بمعنی مخبر است و مرجعش
بکلام است الحلیم بمعنی مسارعت نکنند و با نتقام و تعجیل نکنند
بعقابست با کمال قدرت و مشاهده عصیان و مخالفت و مرجعش
بسلب است العظیم بمعنی متعالی از احاطه عقول و ابصار است
الغفور بمعنی غفار است الشکور بمعنی مجازی بیسیر از طاعت
و ثنا کننده و براست و گفته اند بمعنی جزا دهنده و بر شکر است
و بر تقدیر این صفه فعلت العلی الکبیر علی بمعنی بلند مرتبه است
که رتبه فوق رتبه او نباشد و کبیر آنکه او را بزرگواری بحسب کمال

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ذات وصفات باشد الحفیظ بمعنی حافظ ودوام موجودات و
رافع فساد ناشی از تضاد عنصریات است وگفته اند که ماخوذ است
از حفظ مقابل سهو ونسیان وبمعنی عالمیست که سهو ونسیان بر او
روا نبود وگفته اند که حفیظ آنست که مشغول نسازد او را چیزی
از چیزی وباین معنی از حفظ مقابل غفلة ماخوذ باشد وبمعنی اول
صفة فعلیه است وبمعنی دوم بعلم راجعت وبمعنی آخر مشتمل
بر سلب است المقیت بمعنی معطی قوت وخالق قوتست و
بمعنی مقتدر است وگفته اند که بمعنی شهید است وگفته اند که مقیت
بمعنی حافظ شئی است وبر تقدیر اول صفة فعلیه باشد وبر تقدیر
دوم بقدرت راجع شود وبر تقدیر سیم بعلم وبر تقدیر چهارم صفة
فعلیه باشد الحسیب بمعنی محاسب عباد است باخبار افعال
مکلفین از خیر وشر یا بمعنی کافیست که قدر کفایت عباد را
مصالح ومعایش ایجاد نموده واعطا فرموده وبمعنی اول
از حساب بمعنی عد واحصا ماخوذ است وبمعنی ثانی از حسب
یا حساب بمعنی کفایت ماخوذ باشد الجلیل بمعنی متکبر است یا

بمعنی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

بمعنی موصوف بصفات جمال و جلال یا متصف بصفات جلال
چون غنی و ملک و قدرت و علم و تقدس پس از نقص الکریم بمعنی مقتدر
بر جود است یا صاحب جود و گفته اند که بمعنی غافر و غفور است و
گفته اند که بمعنی بلند رتبه است و بمعنی اول بقدرت راجع باشد
و بمعنی دویم و سیوم بفعل و بمعنی چهارم صفه اضافیه باشد و بمعنی
اخیر از کرم بمعنی شرف و نفاذ است ماخوذ باشد و بنابی معانی
از کرم بمعنی عطا و بخشش الرقیب بمعنی حفیظ است و گفته اند
که بمعنی ملاحظ کننده و ملاحظه دایمه لازمه است لزومی که اصلا
غافل نشود و اگر ممنوع بران مطلع باشد اقدام ننماید و بابن معنی
بعلم و حفظ راجع باشد المجیب بمعنی اجابت کننده داعی و برآرنده
حاجات سایلین و معطی کفایت مضطرین است و از صفات فعلیه است
الواسع بمعنی ذاتیست که جودش شامل جمیع موجودات و روزی
شامل جمیع موجودات بوده باشد و گفته اند ذاتیست که محیط باشد
علم و قدرتش بجمیع اشیا و بمعنی اول از صفات فعلیه است و
بمعنی ثانی بعلم و قدرت راجعست الحکیم ماخوذ است از حکمت بمعنی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

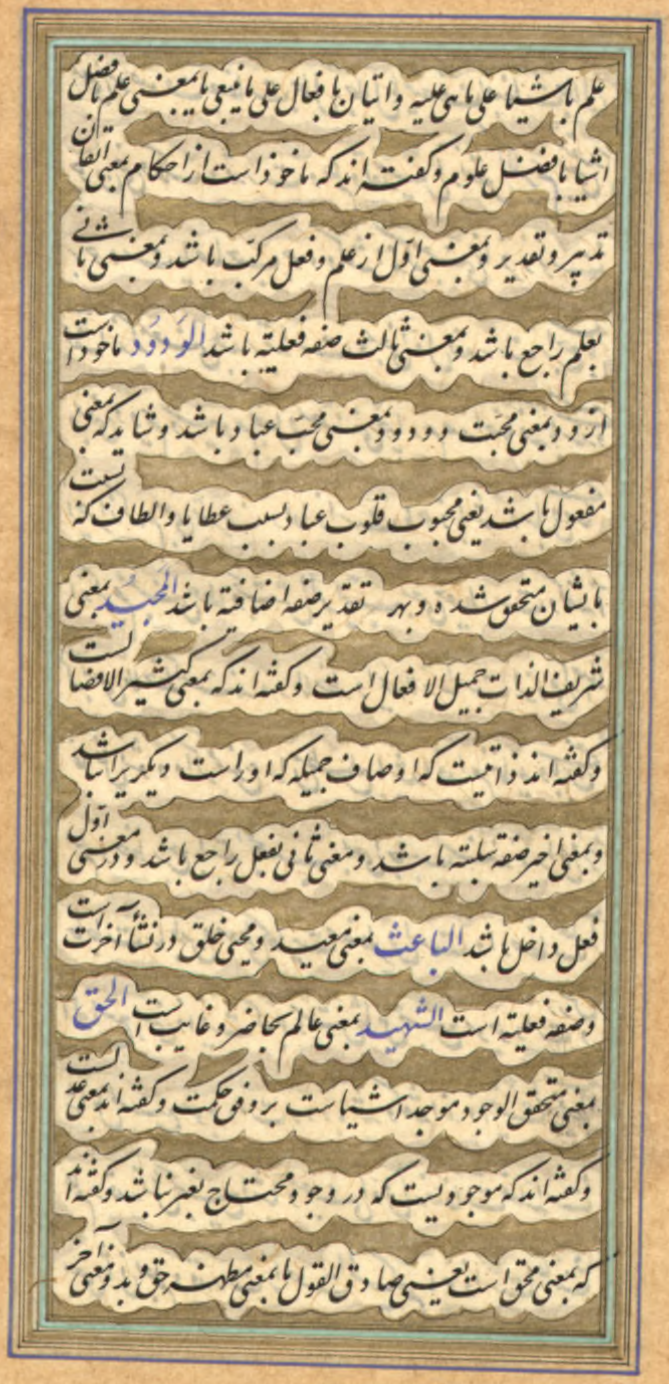

علم باشیا علی ما هی علیه و اتیان با فعال علی ما ینبغی یعنی علم ها فضل
اشیا با فضل علوم و گفته اند که ماخوذ است از احکام یعنی اتقان
تدبیر و تقدیر و یعنی اول از علم و فعل مرکب باشد و یعنی ثانی
بعلم راجع باشد و یعنی ثالث صفه فعلیه باشد الودود ماخوذ است
از ود و بمعنی محبت و ودود و یعنی محب عباد باشد و شاید که بمعنی
مفعول باشد یعنی محبوب قلوب عباد بسبب عطایا و الطاف که
بایشان متحقق شده و بهر تقدیر صفه اضافیه باشد المجید بمعنی
شریف الذات جمیل الافعال است و گفته اند که بمعنی کثیر الافضال است
و گفته اند ذاتیست که اوصاف جمیله که او راست دیگری را نباشد
و بمعنی اخیر صفه سلبیه باشد و معنی ثانی بفعل راجع باشد و در معنی اول
فعل داخل باشد الباعث بمعنی معید و محیی خلق در نشأ آخرت است
و صفه فعلیه است الشهید بمعنی عالم بحاضر و غایب است الحق
بمعنی متحقق الوجود موجد اشیاست بر وفق حکمت و گفته اند بمعنی عدل است
و گفته اند که موجودیست که در وجود محتاج بغیر نباشد و گفته اند
که بمعنی محق است یعنی صادق القول یا بمعنی مظهر حق و بد و معنی آخر

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

مرجحش بفعل باشد و بمعنی ثالث مرجحش بوجود باشد و بمعنی اول
بوجود و ایجاد راجح باشد **الوکیل** بمعنی متکفل باموررخلق و حاجاتشان
باذاتیت که موکول باشد باو جمیع امور و صفه اضافیه است
القوی بمعنی قادرست بر سرامر قدرتی که ضعف و عجز بر وطاری
نشود **المتین** بمعنی شدید القوه است که قدرتش را نهایت نباشد
و سستی و ماندگی او را لاحق نشود **الولی** بمعنی نصرت دهنده
و حافظ نصرة است و باین معنی ماخوذ است از ولایه بمعنی نصرة
یا بمعنی متولی امور و قائم باموراست **الحمید** بمعنی محمود است
و گفته اند که بمعنی مثنی بر عباد ست بطاعة او و صفه اضافیه است
المحصی بمعنی عالم بجمیع امور و احصا کننده ء هر چیز است
بعلمش و گفته اند که بمعنی مخبر از عدد هر معدو دیست و گفته اند
قادرست و بمعنی اول ماخوذ باشد از احصا بمعنی علم و بمعنی ثانی
ماخوذ باشد از احصا بمعنی شمردن و بمعنی ثالث ماخوذ باشد
از احصا بمعنی قدرة و توانائی **المبدی** بمعنی موجد بلا سبق مادة است
و گفته اند که متفضل بابتداء نعم است **المعید** بمعنی عاده کننده

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

خلق است بعد از هلاک المحیی بمعنی خالق حیوتست المیت بمعنی
خالق موتست الحی بمعنی دراک فعال است یا ذاتی که صحیح باشد
بر و علم و قدرت القیوم بمعنی قایم بذاتیت که هر چیزی با و قایم باشد
و گفته اند که بمعنی باقی دایمیت یا بمعنی مبرا مور مخلوقه است و مدو
معنی اول مرجعش بجود وجودست و بمعنی ثالث صفه فعلیه است الواجد
بمعنی غنی است که محتاج نشود و باین معنی ماخوذ باشد از حدت و
صفه سلبیه است یا آنکه حاصل باشد او را آنچه خواهد و ماخوذ از
وجود باشد و صفه اضافیه باشد و گفته اند که بمعنی عالم است
و باین معنی از وجدان بمعنی ادراک ماخوذ باشد الماجد بمعنی عالی
رفیع است و غالب بشرف بر سر موجودی و صفه اضافیه است
و گفته اند که بمعنی صاحب ولایه و تولیه است و صفه فعلیه است الاحد
و واحد نیز بجای احد روایت شده است و معنی احد منزه
از مشارکت در حقیقه و انحاء ترکیب است و واحد نیز بهمین
معنی است و گفته اند که احد بمعنی ذاتیست که ترکیب در و نباشد
و واحد آنست که مشارک در صفات نداشته باشد و بعکس این گفته اند

العمد

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

الصمد بمعنی سید و مالکیست که همه کس همه حوایج را از و خواهند
و گفته اند که بمعنی حلیم است و گفته اند که بمعنی عالی درجه است و گفته اند
که بمعنی مدعو مسئول است و بعضی گفته اند که صمد آنست که او را جوف
نباشد و بمعنی اول و چهارم از صمد بمعنی قصد ماخوذ است و بمعنی
ثانی از صمدة بمعنی ثابت مستقری است که از جای برده نشود و
بمعنی ثالث از صمد بمعنی مرتفعست و بمعنی پنجم از صمد بمعنی مصمت است
و بمعنی اول و ثالث و رابع از صفات اضافیه باشد و بمعنی دوم
و پنجم از صفات سلبیه ذو الجلال و الاکرام بمعنی صاحب عظمة و غنا
مطلق و فضل عمیم است المقسط بمعنی عادل است که جور نکند
الجامع بمعنی جمع کننده خصومت در روز حکم یا جمع کننده خلایق
در روز قیامت یا جمع کننده مباینات و الفت دهنده
متضادات یا جمع دارنده اوصاف حمد و ثنا الضار النافع
ضار بمعنی خلق کننده چیزهاییست که بر ضرر مترتب شود و نافع
خلق کننده اموریست که نفع دهد الغنی بمعنی غیر محتاج در ذات
و صفه فعلست المغنی رفع کننده حاجت عباد از امثال

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ایشان و اعطا کننده قدر کفایت با ایشانست یا بمعنی توانگر
کننده خلق است و نیکو گرداننده احوال ایشان المانع
منع کننده آنچه خواهد از منافع النور بمعنی ظاهر بذاته ظاهر
گرداننده غیرست و گفته اند که بمعنی منور است یعنی معطی و مفیض
نور بایجاد خلایق و اناره مستنیرات الهادی هدایت کننده است
عبادش را بمعرفت بی واسطه یا بتوسط آنچه خلق کرده است و دلیل
ساخته است بر معرفتش البدیع بمعنی آفریننده خلایق است
نه بر احتذاء مثالی و گفته اند که بمعنی موجود بنفسه بی مثل و مانند است
الباقی آنکه وجودش را نهایت و آخر نباشد یا واجب لذاته
موجود ازلا و ابدا الوارث بمعنی باقی بعد از فنا خلق است
و مالک املاک بعد از فنای ملاک القادر المقتدر این دو اسم بمعنی
قدرت دارنده است و اسم ثانی ابلغ است از اول المقدم
والمؤخر مقدم پیش دارنده است آنرا که خواهد و مؤخر باز پس دارنده
آنرا که خواهد الاول الآخر معنی اول آنست که پیش از همه اشیا باشد
و چیزی پیش از و در مرتبه او نباشد و معنی آخر آنکه چیزی بعد از و

باشد

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

نباشد و از صفات سلبیه اند الظاهر الباطن ظاهر بمعنی کما بدله قاطعه و
و آیات باهره دالّه بر ربوبیت و حدانیته است یا بمعنی عالی غالب بر
اشیاست یا بمعنی عالم باموراست یا بمعنی عالم باموری ظاهره و بمعنی
اوّل از ظهور بمعنی تجلّی و انکشاف باشد و بمعنی دوم از ظهور بمعنی
غلبه و دست یافتن و بمعنی ثالث از ظهور بمعنی اشراف و اطلاع باشد
و باطن بمعنی محتجب از حواس یا غامض المعرفه غموضی باشی از غایت ظهور
یا بمعنی عالم بخفیات و مطلع بر بواطن الوالی بمعنی مالکیت یا مدبّر
امور خلق المتعالی بمعنی بلند رتبه ایست که متجاوز باشد رتبه دیگران
از هر رتبه آلبر مهربان بر عباد و نیکویی کننده و نفع رساننده
بعباد و ماهیتی مصالح ایشان است التوّاب بعنی کشاینده
ابواب توبه بر عباد و قبول کننده توبه از عباد و مراجعت کننده
بفضل بر عبادش چون توبه کنند المنتقم عقاب کننده عاصیانست
العفو بمعنی محو کننده سیّات و مزیل آثار آن از صحایف اعمال
و تجاوز کننده از معاصی است الرؤف بمعنی رحمت بسیار دارنده
بر عباد و خواهنده تخفیف ایشان است مالک الملک تصرف کننده

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

در جمیع امور و جمیع مخلوقات چنانچه خواهد الرشید بمعنی
کاردان مستقیم الله پراست یا بمعنی مرشد خلق بمصالحشان و هدایت
بطریق مستقیم و گفته اند که بمعنی مستقیم بر طریق حق متصلب در دین است
و گفته اند که بمعنی عدلست الصبور بمعنی تعجیل نکننده بعقاب است
و مسارعت نکننده بجهة عدم خوف فوات و در بعضی روایات
بجای بعضی از اسما اسمای دیگر در نود و نه نام وارد شده و چون
غرض تبرک بذکر اسما عظیمه بود و مطلب بذکر آنچه مذکور شد حاصل
بود بر این قدر اقتصار نموده شد مطلب ششم در نبوت و این
مطلب مشتمل است بر شش فصل فصل اول در معنی نبی بدانکه نبی
در لغة بمعنی مخبر و آگاهنده و بمعنی مرتفع و بلند رتبه و بمعنی
طریق وارد شده و بمعنی اول از نبا مهموز اللام ماخوذ است که
بمعنی آگاهیدن است و نبی فعیل است از نبا بمعنی آگاهنده و مخبر
قلب نمودند همزه را بیا و یا را در یا ادغام کردند نبی شد و بمعنی
ثانی شاید که از نباء مهموز باشد بمعنی ارتفاع و نبی فعیل است
بمعنی مرتفع تخفیف همزه و ادغام بطریق سابق نبی شده باشد

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وشاید که ماخوذ باشد از نبا و بمعنی ارتفاع و نبی فعیل باشد از ان
بمعنی مرتفع و بمعنی ثالث ماخوذ باشد از نبی بمعنی طریق که بطریق پیدا
بتخفیف همزه و ادغام نبی شده باشد و شاید که اصل باشد غیر ماخوذ
از مهموز و در عرف و اصطلاح انسان مبعوث از حق بخلق است و
بمعنی اصطلاحی بهر یک از معانی لغویه مناسبت چه نبی چون مخبر است
از خدای تعالی بمعنی اول مناسبت دارد و بجهت ارتفاع مرتبه عرشان
بمعنی ثانی مناسبت و چون وسیله عباد است بمعرفة الله تعالی
و قرب با و بمعنی ثالث مناسبت **فصل دوم** در حسن بعثة و
وجوب آن بدانکه چون معلوم شد که تکلیف حسن و واجبست و همچنین لطف
و معلومست که علم بتکلیف در اکثر مواد حاصل نشود مگر بارسال رسل
و بعثة انبیا و در آنچه تکلیف بآن عقلا معلوم باشد ارسال رسل
لطف باشد و بدون آن لطف اتمام نیابد و آنچه موقوف علیه حسن
و واجبست مر آنرا بعثة نبی حسن و واجب باشد و شبهه منسوبه
مر همه را بعثة و ارسال بدانکه اگر رسول ایشان بموافق عقل کند
حکم عقل بآن معنی از رسول باشد و بعثة احتیاج نباشد و اگر

ایشان بمخالف عقل کند مقبول نخواهد بود و بعثت بی فایده خواهد
بود بلکه بعثه بجهة ایشان بمخالف عقل قبیحست و قبیح از واجب صادر
نتواند شد مندفع است باآنکه بعثه بجهة ایشان بامور یست که عقول
بادراک آن مستقل نیستند و آنچه عقل بوجدانش مستقل نباشد لازم
نیست که غیر مقبول باشد بلکه تواند بود که عقل بتوسط علم نبوة
حکم بآن کند اگرچه بخصوصه چیزش معلوم و محکوم به نباشد باآنکه
بعد از تبیین رسول چیزش بخصوصه محکوم به عقل شود باآنکه بعثه در آنچه
عقل بآن مستقل است مفید است و فایده اش تعاضد عقل است
و بعثه سبب باین امور لطف است و بدون آن لطف اتمام نیابد
چنانچه سابقا معلوم شد **فصل سیم** در آنچه باید که نبی باتصف
باشد بدانکه نبی باید که معصوم باشد از جمیع ذنوب محرمه و در شرعی
که بآن مکلف است چه از کتاب مخالفه آنچه ایشان بآن کرده از
اوامر و نواهی و صدور ذنوب از و بعرض بعثه که متابعه مکلفین است
او را در آنچه ایشان بآن کرده است مخلت و ایضا واجبست متابعت
رسول تعظیما له و عقل حاکم است بوجوب متابعت او و حرام است

ایشان

اتیان بمعصیته و متابعته در معصیته پس اگر ذنب از نبی صادر شود
اتیان بآن حسن باشد و قبیح و متابعته و مخالفتش هر دو واجب
باشد و ایضا اگر ذنب از نبی صادر شود حسن خواهد بود و انکار بر او
عقلا چه عقل حاکم است بحسن انکار مرتکب معصیتی که از جانب ملک
مقتدر و جبار قاهر مامور و منصوب باشد بتبلیغ اوامر
و منع او پس از ارتکاب معاصی و انکار موجب اهانت و منافی
تعظیم است که لایق نبی مرسل از جانب حق تعالی است و ایضا
باید که نبی موصوف باشد بکمال عقل و فطانت و ذکا و استقامت
رای چه اگر نه چنین باشد متابعت و انقیادش مرغوب عقول
نباشد و چگونه باین صفات متصف نباشد با آنکه مناط اتصاف
باین صفات ارتباط بمبادی و مجرداتست که در نبی بر اکمل وجوه
باشد چه بعثت از کمال ارتباط منفک نتواند بود و ایضا باید که
منزه باشد از صفات ذمیمه و مناقص خسیسه که عقول سلیمه مجبولست
بر تنفر از آن و استنکاف از متابعه موصوف بآن صفات تا لطف
به بعثت او متحقق شود **فصل چهارم** در طریق معرفت صدق نبی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

بدانکه طریق معرفت صدق مدعی نبوت ظهور معجزه است از و و معجزه
عبارتست از خارق عادتی که مقارن تحدی باشد و مطابق دعوی
معارض نشود و بعضی معجزه را تعریف کرده اند بانکه چیزیست که
مقصود ازان اظهار صدق مدعی رسالت باشد و وجه دلالت
معجزه بر صدق مدعی نبوت آنست که بملاحظه صدور خارق
عادت بر وفق دعوی خصوصا با تکرر این حال علم حاصل شود بصدق
مدعی در دعوی نبوت و ایضا عقل حاکم است بانکه خرق عادت
واقع نشود مگر بایجاد الله خارق عادت را ابتدا بایجاد قدرتی
در عبد بر فعل مخالف عادت با اعطاء علمی نه بر وفق عادت که
بوسیله آن اظهار معجزه نماید و ایجاد قدرت در عبد یا علم بر خلاف
معتاد فعل خارق است پس معجزه واقع نشود مگر بایجاد الله خارق
عادت را و استمرار معتاد دلالت بر حسن اتقان عادت کند
و عقل در حکم بقبح اظهار خارق عادت بر وفق دعوی کاذب توقف
نماید پس در ایجاد خارق عادت رفع چنین امتیاز قبیحی باشد
و لهذا عقل در حکم بصدق مطلقه خارق عادت بر وفق دعوی

توقف

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

توقف ننماید و ایضاً طریق معرفه صدق مدعی نبوت عامه خلایق را
منحصر است در خارق عادت چه در امور معتاده امری که
دلالت بر صدق مدعی نبوت کند نیست و این به تتبع امور معتاده
و بمعاونت حدس معلوم است و خارق دال بر صدق نبی
یا خارق عادتی باشد که ظهورش موجب علم هر کس باشد
یا خوارق عادات متعدده و نسبت باشخاص چون اعطاء علم
ضروری و اظهار حق بر ایشان بخلاف عادت و خلاف عادت
بر نحو ثانی متحقق نیست ضرورة و اگر قسم دیگر مفید علم بصدق
منظر خلاف عادت نباشد اقامت عدل و تکلیف لطف مرتفع
خواهد بود و ازین اخلال بواجب لازم آید و مجوز نیست پس ماند که
ظهور خارق عادت از نبی موجب علم بصدقش باشد چنانچه واقعست
و هر کس داند که بعد از ملاحظه اعجاز و علم بکونه معجزا علم نبوت حاصل
شود اگر گویند که آنچه خلاف عادت دانند از معجزات چون از غیر
انبیا مثل آن صادر میشود خلاف عادت نباشد چنانچه از مریم
علیها السلام و از آصف برخیا و غیر او از صالحین رحمة الله علیهم اجمعین

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

منقول شد و گوییم که صدور از انبیا و اولیا موجب اعتیاد
نمیشود و بصدور از ایشان از حد اعجاز بیرون نمیرود فصل پنجم
در اثبات نبوت علیه الصلوة و السلام بدانکه چون آنحضرت دعوی
نبوت نموده و اظهار معجزه با قیه پیغمبره که قرآن مجید است کرده
علم بصدق دعوی او حاصل شده است چنانچه علم بصدق سایر
انبیا علیهم السلام باظهار معجزه حاصل شده است اما بیان اعجاز
قرآن آنست که بنقل متواتر معلوم شد و که باتیان بقرآن تحدی
نموده جمیع فصحا و بلغا از اتیان بمثلش عاجز شده اند و این
دلالت میکند بر اعجاز من حیث البلاغه و الاسلوب و ایضا قرآن مشتمل
بر اخبار بمغیبات و حکایات انبیای سابقین و امم سالفه و شک
نیست که ظهور چنین کلامی از امی غیر مخالط با اهل کتاب و ارباب سفارات
باز نزال کلام من عند الله باشد یا بالقاء معانی آن و هر یک غیر
معتاد است پس باتیان بقرآن خارق عادت ثابت شد و نبوت
معلوم گشت و بعد از ثبوت نبوت ظاهر شد که خرق عادت باز نزال
کلام بوده نه بالقاء معانی و این معجزه بیقای دور دهور و ایام و

ادرک

و ادراک کل مکلفین آنرا فایق است بر معجزات انبیا سابق
صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین و معاضد است باخبار ا
سابقین و بشارت دادن بر رسالت او و باخبار کثیره منقوله بطر
معتبره مشتمله بر صدود معجزات دیگر که قدر مشترک از ان متواتر است
و بعد از اثبات نبوت او علیه السلام بطریق مذکور عموم رسالت که
منقول است از و متواتر اثابت کرد و فصل ششم در دفع شبه
منکرین شبهه اول انکه این شریعت ناسخ شریعت سابقه است
و نسخ شریعت سابقه باطل است زیرا که شریعه سابقه نشاید که
متضمن مفسده باشد والا اعمالش قبیح باشد و چون متضمن مفسده
نباشد رفعش قبیح باشد و منسوخ نشود و جوابش آنست که تکلیف
واقعه در شرایع بعضی از ان بر وفق مصالح است که بحسب اوقات
و ازمان او ضاع مختلف شود و جهه حسن و قبح آن بحسب اختلاف
اوقات و اوضاع متغیر گردد و نسخ درین امور واقع شود نه در امری که
بغیر در جهه حسن و قبح آن هم نرسد و لهذا در شرایع سابقه بحسب تغیر
جهه حسن و قبح باختلاف اوقات و اوضاع نسخ واقع شده چون تحریم

جمع من الاختین در شریعت موسی علیه السلام بعد از اباحة در بعضی
آدم و نوح علیهما السلام و چون وقوع نسخ در امور متغیر الجهات
موافق حکمة است انکار بر انبیاء سابقین در اشتمال شرایعشان
بر نسخ واقع نشده و منقول نیست شبهه دیگر انکه موسی علیه السلام امر
کرد بتمسک بسبت ابدا پس باید که جهة حسن عبادت در سبت موجود
و وجوبش تغییر نیابد و در این شریعة منسوخ شده و نسخ موجب الوجوب
باطل است جوابش انکه این خبر از موسی علیه السلام ثابت نیست
و از مختلقات است و بر تقدیری که کلام موسی علیه السلام باشد قطعی
الدلالة نیست بلکه دلالتش بر عدم انقطاع ظاهر است و در نسخ
ظاهر الدلالة بر عدم انقطاع مفسد و نیست مطلب منقسم در امامت مشتمل
بر هفت فصل است فصل اول در معنی امام بدانکه امام در لغت
بمعنی مقتدی و بمعنی طریق و ناحیه آمده است و در اصطلاح شیعی بمعنی
که اطاعت او در ترویج شریعت و اقامت عدل بر کل ناس واجب
باشد بجای اطاعت و انقیاد و نبی حالت حیوتش و نیابت این معنی با دو
معنی اول از معانی لغویه ظاهر است چه اطاعت او چون وسیله

وصول

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

و وصول مراتب عالیه باشد بطریق مناسب باشد و چون اطاعت
او باید که در مناسبت مقتدی داشته باشد و با معنی آخر ظاهر
نیست و شاید که وجه مناسبتش با معنی آخر آن باشد که چون مطاع
کلست و مقتدی جمیع را پس او در ناحیه ایست از کل فصل دوم
در آنکه نصب امام لطف است بدانکه چون بعد از انقراض عصر نبی
محرکات شهوانیه و غضبیه و وساوس شطانیه مقتضیه شر و فساد که
بنصب رسول و هدایت او و منع از متابعت ایشان منزجر شده و غلبه
ایشان بر قوای عقلیه مرتفع شده بود و قوای عقلیه راجح الانقیاد گشته
اگر بدون زاجری و نصب مانعی گذاشته شوند بمکن قوای مذکوره
از مقتضیات خود و عدم از جار و بمرور ایام جانبشان راجح گشته
قوای عقلانیه مغلوب گردند و بتضییع شریعت و رواج بدع و ظهور
فتنه و فساد انجامد و لطف که واجبست متروک باشد و زاجر و مانع
که لطف بوجودش حاصل شود یا مبعوث باشد بخلق یا منصوب باشد
بجهة اطاعة خلق او پس احد الامرین واجب باشد و نصب امام
احد اللطفین باشد و چون نبینا صلوات الله علیه خاتم انبیا باشد

وبعثه وبنوت بعد از وواقع نشود ونصب امام متعین الوقوع باشد

ومتعین اللطیفه **فصل سیم** در طریق معرفت امام وثبوت امامت او

بدانکه چون نصب امام بطریق وحی امام ورعیت را معلوم نتواند شد

وعقل مستقل نیست بمعرفه امامت شخصی بخصوص ومتمکن از معرفت

باخبار رسول شخصی بخصوص یا باخبار بصفات امام نجوی که عقل بمعرفه موصوف

بآن صفات مستقل باشد یا بملاحظه خارق عادت وظهور آن بر ید امام

برو فق دعوی امامت وبر تقدیر اخیر امام مخصوص باشد بعلم یا

قدرتی برخلاف معتاد والا باظهار معجزه اثبات امامت نتواند نمود

ونشاید که نصب امام مرجوع باختیار رعیت باشد چه اختیار رعیت

موجب لطف نباشد بلکه رجوع نصب امام برعیت باعث رفساد

فساد باشد ونشاید که ثبت امامت اجماع عمر پسندند باخبار رسول

یا بملاحظه معجزه دالله بر امامت باشد چه اجماع بی پسندند خطاست وواقع

نشود پس معلوم شد که طریق معرفه امام ابتدا منحصر است در اخبار رسول

وظهور معجزه بر ید امام وجماعت متاخره را باجماع واتفاق اوایل الفاقی

که پسندند باخبار رسول یا اظهار معجزه باشد نیز تواند بود واتفاقی

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

که معلوم شد با که با حد هما مستند نیست اجماع نباشد و متمسک را نشاید

فصل چهارم در صفاتی که امام باید که بآن صفات متصف باشد بدانکه امام

باید که عالم بمسایل دینیه و معارف یقینیه باشد با حفظ شریعه و هدایت

اناس از و متمشی تواند بود و لطف بوجودش متحقق تواند شد و ایضا

باید که معصوم باشد و ذنب و معصیت از و صادر نشود چه ارتکاب

معصیت از کسی که منصوب باشد از قبل مکلف بجهة منع و زجر مکلفین

موجب زیاده جرات ایشان بر مخالفه و ارتکاب معاصی است و لطف

در نصب او نیست و ایضا اطاعت امام واجبست چه عقل حاکم است

بوجوب اطاعت منصوب من قبل الله بجهة اقامت عدل و حفظ شریعت

و مقرونست وجوب طاعتش بوجوب طاعت خدا و رسول قال الله

تعالی اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الاَمرِ مِنکُم و اگر برو معصیت

مجوز بودی امر بحرام مجوز بودی چه عقل حاکم است بعد فرق و اگر

امر بحرام مجوز بودی اطاعت واجب بودی و چون فعل محرم است

مخالفت واجب باشد و اجتماع وجوب اطاعت و مخالفه در فعل

واحد مجوز نیست و ایضا انکارش واجب خواهد بود و انکار مستلزم

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

اهانت و وجوب اهانت منافی وجوب تعظیم و اجلال است که منصوب
من قبل الله را واجبست و ایضا باید که بکمال عقل و ذکا و استقامت
رای موصوف باشد والا متابعت و انقیادش مرغوب طباع نباشد
و باید که منزه باشد از صفات خسیسه موجبه تنفر و استکاف از اطاعت
والا لطف بنصبش اتمام نیابد **فصل پنجم** در انکه امام و خلیفه رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
علیه السلام چون معلوم شد که نصب امام لطف است و طریق علم بان
اخبار نبی باظهار معجزه است بر طبق دعوی امامت پس باید که نص امام
باظهار معجزه بر طبق دعوی امامت واقع باشد و نص بامامت شخصی
علی الخصوص غیر امیر المؤمنین علی علیه السلام یا بامامته موصوف
بصفتی که در غیر او متحقق باشد و در و نباشد و اظهار معجزه بر طبق
دعوی امامت از غیر او باتفاق کل مسلمین واقع نشده و چون لطف
بدون احد الامور متحقق نشود باید که اخبار و تنصیص باظهار معجزه بر طبق
دعوی امامت واقع باشد و چون معلوم و متفق علیه است که در حق
غیر او واقع نشده در حق او متحقق باشد و ایضا اخبار و اله بر امامت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

امیر المؤمنین علی علیه السلام اکثر از آنست که ریبی و شکی بآن راه تواند
یافت و اگر هریک از اخبار بحد تواتر نرسد قدر مشترک از آن متواتر است
بلاریبه و از جمله اخبار واله بر نصب امیر المؤمنین علی علیه السلام
با مامت حدیث غدیر خم است که بطرق متکثره از رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم منقول شده که در موضع غدیر خم بر منبری که از پالان
شتر نصب نمودند رفته فرمود یا معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم
گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود فلیبلغ الشاهد الغایب من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد عاداه وانصر من نصره وادر
الحق معه حیث دار وکثرت روات وطرق این حدیث بمرتبه ایست
که اکثر ازا متواتر دانسته اند ومناقشاتی که در دلالت این خبر بر
امامت کرده اند از کمال عناد و فرط لجاج ناشیست چه مولی در لغة
بمعنی معتق ومعتق وحلیف وجار وابن عم وناصر واولی بتصرف آمده
وسوای معنی اخیر مراد نتوانند بود چه عتیق ناصر مراد بودن را
نشاید وناصر بودن امیر المؤمنین علیه السلام آنرا که رسول صلی الله
علیه وآله ناصر باشد امری محتاج ببیان نیست وامر بتبلیغ

عادمن ع

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

شاهد بغایت والست بر استمام نقل و احتیاج همه کس بهان
آن ایضا دگر اولی در صدر کلام والست بر انکه مراد از مولی
اولیست و چون اولویه مذکوره در صدر کلام اولویه در تصرف
و تولی امور امت مراد از مولی اولی بهمین معنی باشد و ایضا اولی
دیگر درین مقام متصور و مناسب نیست و بجهه ظهور این معنی بعد
از خطبه غدیر خم حسان بن ثابت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اذن خواست که شعری در شان امیر المومنین بگوید آنحضرت فرمود
قل علی برکة الله قصیده گفت این ابیات از آنست که کسی بر ان
انکار نکرده و الا منقول شدی چنانچه قصیده منقولست شعر

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ... بخم و اسمع بالرسول منادیا
یقول فمن مولاکم و ولیکم ... فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا
الهک مولانا و انت ولینا ... فلا تجدن فینا لک الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فانني ... رضیتک من بعدی اماما و هادیا

و از احادیث مشهوره منقوله بطرق متکثره درین باب حدیث
منزلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

منزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این حدیث را
نیز اکثر متواتر دانسته اند و دلالتش بر امامت ظاهر است چه
نیست که امامت و خلافت در شرع موسی علیه السلام هرون را
و اولاد او متعلق بود و هرون با منزله امامت و خلافت منزلة
در نبوت داشت و استثنا نبوت بر شمول منزله جمیع مذکورات را
دلالت کند و نبوت باستثنا مخرج شده خلافت و امامت
باقی ماند و استثنا نبوت بعد از و دلیلست بر انکه مراد اثبات
منزله بعد از وست و از روایات متضمنه نص بر امامت امیر المومنین
علی علیه السلام صریحا روایات منقوله بطرق عامه و خاصه از جابر
بن عبد الله انصاریست که مشتمل است بر ذکر ائمه اثنی عشر
علیهم السلام باسامیهم و روایات منقوله نزد عامه و خاصه است که
بنقل طرقی متواتر شده است و مشتمل است بر نص بخلافت امیر المومنین
چون قول نبی علیه السلام انت الخلیفة من بعدی و قوله صلی الله علیه و آله
هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاسمعوا له و اطیعوه و قوله صلی الله علیه و آله
سلموا علی علی بامرة المومنین و بالجملة اخبار دالة بر امامت امیر المومنین

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

بسیار ست و خبر دال بر امامت غیر او را احادیث منقول نشده و بملاحظه
کثرت اخبار دالّه بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و عدم
نقل اخبار بر امامت دیگران معلوم شود که امامت بعد از نبی او را
بوده نه دیگران و ایضاً چون صفات معتبره در امامت از علم و عصمت
در دیگران نبود امامت ایشان را نباشد و مخصوص او باشد اما عدم
علم در ایشان معلوم است بامر مدعی اوّل بقطع یسار سارق و احراق
زانیه بنار با انکه تعذیب بنار منهی عنه است و رسول صلی الله علیه و آله
فرموده اند لا یعذب بالنار الا رب النار و اتفاقست بر عدم جواز
احراق زانیه و بعدم معرفت او کلاله را حتی انکه گفته اقول فی الکلاله
برائی فان اصبت فمن الله و ان اخطات فمن الشیطان و عدم معرفتش
بمیراث جده را تا انکه گفت لا اجد لک شیئاً فی کتاب الله و لا سنة
نبیه پس بعضی از صحابه گفتند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سدس بجده داده و او بقول ایشان عمل نموده و بامر مدعی ثانی که
اول با او وصیت نموده برجم امراة زانیه حامله و برجم مجنونه و بصد
تازیانه در حد شرب و بشکش در موت نبی صلی الله علیه و آله

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

و باحراق ثالث که بشوری بر وفق وصیت ثانی منصوب شد مصحف
ابن مسعود را و غیر او را باعدم علم آنکه احراق مصحف استخفاف
بقرآنست و تحریش در بعضی مسایل منقوله و اما عدم عصمتشان معلوم است
بکفر سابق و فسق لاحق بارتکاب کبایر چون منع اول فاطمه را علیها السلام
از فدک با انکه امیر المؤمنین علیه السلام و ام ایمن شهادت دادند
برطبق دعوی او علیها السلام و رد نمودن عمر بن عبد العزیز فدک را
با اولاد فاطمه علیها السلام دلیل است واضح بر ظهور جور و تعدی
در غصب فدک و چون فرستادن جمعی بخانه امیر المؤمنین علیه السلام
بعد از امتناع امیر المؤمنین از بیعه او و آتش انداختن در منزلی که
امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و جمعی از بنی هاشم بودند
و چون منع مدعی ثانی از تعیین و جنس اهل بیت و ابتداع و تفضیل در
مهاجرین بر انصار و انصار را بر غیر ایشان و عرب را بر عجم و خرق
کتاب فاطمه علیها السلام که در باب فدک بجهة او نوشته بود
و چون اهانت و ایذا ثالث اکابر صحابه را بی جهة استحقاقی و طغیانش
در این باب بمرتبه که ابو ذر رضی الله عنه را که از رسول الله صلی الله

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

علیه و آله مرویست که در شان او فرمود ابوذر فی امتی شبیه
عیسی بن مریم فی زهده و ایضا مرویست بطرق صحاح که آنحضرت
فرمود ان الله عز و جل امرنی بحب اربعة من اصحابی و اخبرنی انه
جل و علا یحبهم فقیل له یا رسول الله من هم قال علی و المقداد
و سلمان و ابوذر و ظهور اختصاص او بنبی صلی الله علیه و آله و علو رتبه
او زیاده از آنست که بیان باید کرد باهانت تمام از مدینه اخراج
نموده و عمار یاسر را که از اکابر صحابه است و مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله در شان او فرمود عمار مع الحق و الحق معه
و ایضا مرویست که چون خالد بن الولید شکایت کرد از عمار بآنحضرت
فرمودند من یعادی عمارا یعادیه الله و من یبغض عمارا یبغضه الله و
من سبه سبه الله چندان زد که فتق بهم رسانید و عبد الله بن مسعود را
که از علماء صحابه کبار است و در شان او از رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که افقهکم عبد الله بن مسعود چندان زد که ضربش بموت
انجامید و تولیه فسقه چون ولید بن عتبه که امامت نماز کرد در حالت
مستی و معویه که چندان فتنه از و ظاهر شد که شوکت اسلام را مرتفع

ساخته

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

ساخته آثار ایمان را سمحی گردانید و بالجمله چندان ناشایست
از و بظهور آمد که کل اصحاب اتفاق بر خذلان او نمودند و مدافعه او
مجوز ندانستند و ایضا تخلف ایشان از جیش اسامه بعد از انکه
رسول الله صلی الله علیه و آله ثمه را تعیین فرموده بود و مامور ساخته
بود بر رفتن با جیش اسامه و مبالغه دران نموده بود و فرموده بود
چنانچه بطرق صحیحه منقولست جهز و اجیش اسامه لعن الله من تخلف
عنه دلالة واضحه بر فسق ایشان دارد **فصل ششم** در اثبات امامت
باقی ایمه اثنی عشر علیهم السلام بدانکه بعد از امیر المومنین علی
علیه السلام امام بحق امیر المومنین ابو محمد الحسن بن علی بن ابی
طالبست علیه السلام و بعد از و امیر المومنین ابو عبد الله الحسین بن
علی علیه السلام و بعد از و زین العابد علی بن الحسین علیه السلام و بعد از و
ابو جعفر محمد بن علی باقر العلوم علیه السلام و بعد از و ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و بعد از و الکاظم ابو الحسن
موسی بن جعفر علیه السلام و بعد از و الرضا ابو الحسن علی بن
موسی علیه السلام و بعد از و الجواد ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وبعد از و النقی ابو الحسن علی بن محمد علیه السلام و بعد از و ابو محمد
الحسن بن علی علیه السلام و بعد از و ابو القاسم القایم الحجه الحسن
علیه السلام و در اثبات امامت ایشان و سلک است مسلک
اول نص سابق بر لاحق چه نص امیر المومنین علیه السلام بر امام حسن
علیه السلام متواتر است و نص امیر المومنین و امام حسن علیهما السلام
بر امام حسین علیه السلام متواتر است و نص امام حسین علیه السلام
بر امام زین العابدین بطرق معتبره منقولست و همچنین نص هر امامی
سابق بر امامی لاحق بعد از انکه از رسول الله صلی الله علیه و آله
نص بر ایشان منقول است از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه
مرویست که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله اولی الامر کیانند که
طاعتشان مقرون بطاعت خدا و رسول است گفت هم خلفای من یا جابر
و ائمه المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم
علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوریه بالباقر و ستدرکه
یا جابر فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم

الکاظم

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

الکاظم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن
بن علی ثم سمی وکنیتی حجة الله فی خلقه ولقبته فی عباده محمد بن الحسن
ذاک الذی یفتح الله علی یده مشارق الارض ومغاربها وجون وجود
امام لطف است ونصب امام واجبست وطریق معرفش منحصراست
در نقل واعجاز وبرد ودر ایشان متحقق است ومنقول ودر غیر ایشان هیچ
یک از نصب واعجاز بر طبق دعوی امامت منقول نیست نصب ایشان
وتعینشان از برای امامت متحقق باشد مسلک ثانی روایات کثیره
دالّه بر انکه ائمه خلفای نبی صلی الله علیه وآله دوازده اند
از مسروق مرویست که گفت نزد عبد الله بن مسعود بودیم جوانی
از و پرسید که هل عهد الیکم نبیکم کم یکون من بعده خلیفة عبد الله
او را گفت انک لحدیث السن وان هذا الشی ما سالنی عنه احد منهم
الینا نبینا صلی الله علیه وآله ان یکون بعده اثنی عشر خلیفة بتعداد نقباء بنی
اسرایل واز سلیم بن قیس مرویست که گفت شنیدم از عبد الله بن
جعفر طیار که گفت میان من ومعاویه کلامی گذشت در مجلسی که حسن حسین
علیهما السلام وعبد الله بن عباس وعمرو بن ام سلمه واسامه بن زید

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

حاضر بودند پس گفتم معاویه را که من از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم
که میگفت انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی علی بن ابی طالب اولی
بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد علیه السلام فالحسن بن علی اولی
بالمؤمنین من انفسهم ثم ابنی الحسین من بعده اولی بالمؤمنین من انفسهم
فاذا استشهد علیه السلام فابنه علی بن الحسین اولی بالمؤمنین من
انفسهم وپسندد که یا علی ثم ابنه محمد بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم
وپسندد که یا حسین فتکملة اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسین وشهادت
طلبیدم حسن وحسین علیهما السلام وعبد الله بن عباس وعمر وام سلمه
واسامه بن زید را واو ادای شهادت نمودند نزد معاویه وازسلیم مروست
که گفت این مضمون را شنیدم از سلمان وابی ذر ومقداد که گفتند از
رسول الله شنیدم وازاهل البیت بطرق معتبره متکثره مروست
که خلفای نبی صلی الله علیه وآله وائمه علیه السلام دوازده اند
ودر توریه در قصه استجابت دعای ابراهیم صلی الله علیه وآله
در حق اسمعیل واسحق علیهما السلام اشاره بنبی صلی الله علیه وآله
وائمه اثنی عشر علیهما السلام شده ودر این مقام که گفته دعای ترا

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

در حق اسمعیل استجابه کردیم و اولاد او را بسیار برومند گردانیدیم
و بلند مرتبه گردانیدیم بما و ما دکه اشاره برسول الله است
و منیم عشر سیسم یعنی دوازده بزرگان و پیشوایان و بملاحظه این امور
مجزوم به شود که ایمه دوازده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله
بایشان اخبار نموده بر امامتشان نص فرموده و معلوم است که غیر
ایمه اثنی عشر علیهم السلام دوازده شخص دیگر نیستند که مظنه امامت
باشند **فصل هفتم** در دفع شبهه منکرین و جاحدین شبهت اول
آنکه اگر رسول الله صلی الله علیه و آله نص بامامت امیر المومنین کرده
بودی و اعلام نموده بودی بر صحابه مخفی نماندی و با علم صحابه بآن اتفاق
بر دیگری واقع نشدی چه عادت قاضیست بآنکه جمعی کثیر از اهل صلاح و دین
دانسته بر امری چنین اتفاق نمایند و جواب آنست که اتفاق
بر امثال این خصوصا با دواعی نفسانیه که خلو ابنای زمان از آن
نادرست مستبعد نیست فضلا عن الاستحاله و پرستش بنی اسرائیل
عجل را با آنکه هرون نبی که بنی اسرائیل مصدق نبوت او بودند در میان
ایشان بود و منع از آن عمل قبیح که موافق عقل و مرغوب قوای شهوانیه

وغضبیه نبود می نمود و عدم امتناع و انزجار ایشان بمنع و زجر
هرون علیه السلام و امثال آن دلیلی است واضح بر عدم بعد تحقق
این قسم اتفاقات و دور نیست که جمعی که ایشان را غرضی نبوده باشد
از عامه اوساط الناس ندانسته باشند که خلاف مستدعی امارة و ولایت
و گمان کرده باشند که مقتضای خلافت مرجعیت در امور دینیه
و مسایل و احکام شرعیه است و چون رسول صلی الله علیه و آله
از ملک و سلطنت مجتنب بود و بفقر و مسکنت افتخار می نمود از وصیت
او بخلافت و امامت امارت و وجوب و اتباع در امور ملکی
نفهمیدند باین سبب تعین شخصی به بیعت که امور ملکی برای او منتظم
گردد مجوز دانسته بر اتباع صاحب غرضان در نصب غیر و بیعت
او جرات نمودند و بعد از اطلاع بر حقیقت امر و آنکه باین حرکت
رخنه عظیم در دین پدید آمد نادم شدند و ندامت سودی نداشت
شبهه دیگر آنکه اگر امیر المومنین علیه السلام منصوب بودی بخلافت
از جانب نبی صلی الله علیه و آله ساکت نگشتی و بمنازعه و مجادله
قیام نمودی و امر بمحاربه انجامیدی چنانچه در واقعه جمل و صفین

وقوع

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وقوع یافت لیکن منازعه و مجادله واقع نگشت پس نصب بخلافت
واقع نباشد جواب آنست که وقوع این امور مصلحت وقت موقوف
وچون ارصد اسلام ملت شریفه را مخالفان باشوکت و دشمنان
صاحب مکنت بودند و منازعه و مجادله امیرالمومنین در ان وقت
با ایشان باستیصال اسلام می انجامید چه معاذ ان او بسیار بودند
و ناصر قلیل مصلحت در نزاع و جدال ندید و بر قدری از منازعه که بحجه اتمام
حجت کافی بود اقتصار فرمود چنانچه هرون علیه السلام در ضلال
بنی اسرائیل بر پرستش عجل بمنع قولی اکتفا فرمود و بمجادله و محاربه قیام
ننمود شبهت دیگر روایات وارده بطریق عامه در فضایل ثلثه است
و جواب آنست که روایات موضوعه بسیار است و سبب وضع
این روایات آنست که در زمان بنی امیه هر که روایتی در فضیلت یکی
از ثلثه نقل کردی عطای وافی یافتی و جمعی که بمحبت اهل البیت معروف
بودند بجهه دفع ضرر از خود نقل اخبار موضوعه ضرورت می افتاد
و باین سبب اخبار مختلفه شیوع بهم رسانید و از جمله روایات مختلفه
درین باب اخبار دالله بر خلافت و افضلیت است و شاهد قوی

وضع این اخبار قول ابی بکر است که گفت وددت انی سالت
رسول الله صلی الله علیه و آله عن هذا الامر فیمن هو و ایضا گفت اقیلونی
ولست بخیرکم و علی فیکم و قول عمر که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله
شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه و لهذا در کتب معتبره حدیث منقول
نیست بخلاف روایات داله بر خلافت امیر المومنین علیه السلام
که با آنکه در مدت ملک بنی امیه خوف و ضرر عظیم در نقل و اظهار فضایل
امیر المومنین بود کتب عامه و خاصه بآن مشحونست چون قول رسول الله
در روایت عمران بن حصین ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی
و چون روایت ابی الطفیل از زید بن ارقم با حذیفه بن اسید از رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و روایت سعید
بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از رسول الله که بعلی خطاب فرمود انت
منی بمنزلة هرون من موسی و روایت جابر بن عبد الله رضی الله عنه
از رسول الله صلی الله علیه و آله که با علی علیه السلام گفت انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و امثال این روایات بطرق
عامه بسیار است و در کتب خاصه اکثر از آنست که بنقل محتاج باشد

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

دیگر که طرق عامه و خاصه را ملاحظه نماید در تواتر این معنی شک
نماید و اما اخبار دالّه بر فضایل ثلثه که در کتب معتبره عامه مسطور
دلالت بر خلافت و امامت ندارد و آنچه دلالت بر فضیلتی نکند
که ثابت باشد بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله محتاج تاویل
نباشد و آنچه دلالت بر فضیلتی بعد از عصر رسول صلی الله علیه و آله
کند اگر محتمل نباشد تاویل باشد شبهت دیگر آنکه وجود و بقای شخصی
مدتی مدید که قریب بهشصد سال است بحسب عادت واقع نشود و
قول بران از طور عقل بیرونست و بر تقدیری که مجوز باشد چه فایده باشد
در وجود امامی که بچنین غیبتی غایب باشد و چگونه لطف بر وجود
و نصبش مترتب گردد و جواب آنست که بقای امام در مدت مدیده
غیر معتاده مستحیل نیست چون بقای خضر و الیاس علیهما السلام و
مستحیل نباشد و موت ثابت گردد و در روایات و اخبار کثیره
دلالت بر غیبت و ظهور قایم آل محمد بعد از غیبت کند اعتقاد بوجود
او ماهیتش لازم باشد و اما حدیث فایدهٔ وجود امام و تحقق
لطف چون معلوم شد سابقا که تحقق لطف بترجح اسباب جانب خیر

وصلاح است بر مقتضیات شر و فساد که بحسب حکمت در عبد خلق شده
و این مستلزم و موجب وجود خیر و صلاح نیست بلکه بحیثیتی است که
اگر سوء اختیار عباد مانع نباشد بخیر و صلاح انجامد عدم ترتب
تحقق صلاح بغیبت ناشیه از سوء اختیار عباد بلطف بودن وجود
امام و نصبش مضر نیست **مطلب هشتم** در معاد و این مطلب مشتمل است
بر پنج فصل **فصل اول** در امکان اعادهٔ مکلفین و غیرهم با بدان و اجسام
ایشان بدانکه چون مناط وحدت شخص باقی بقای اجزای اصلیه اوست
با صور نوعیه متخصصه متعلق باجزاء اولیه والا حکم ببقای شخصی واحد از
اجسام متحلله و معتد به صحیح نبودی لیکن ببدیهه معلوم است که بهرانی
شخصی معدوم نگردد و شخصی دیگر متجدد الوجود نشود و در انسان
مناط وحدت شخص اجزای مادیه اصلیه و نفس ناطقه شخصیه است و
چون نفس باقی باشد و اجزای اصلیه متفرق نگردد مناط وحدت
شخص بتمامه موجود باشد و از فنای شخص انسانی بانقطاع علاقه
نفس و تفریق اجزای بدن انعدام مناط شخصیه و وحدت او لازم
نباشد و چون نفس باقی باجزای اصلیه باقیه بعد از جمع تعلق گیرد

شخص

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

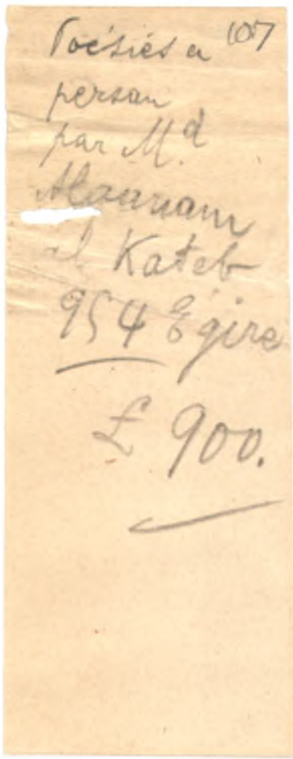

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN

Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

شخص معاد باشد و اعاده معدوم بر نحو مستحیل لازم نیاید و جمع
اجزای تعلق نفس از امور ممکنه است و دلیل ابطال تناسخ دلالت
بر امتناع این تعلق نکند چه تعلق سابق مرجح تعلق لاحق تواند بود
با آنکه مجوز است که نحوی از تعلق باقی باشد و موید بقای نحوی
از تعلق ظهور آثار نفوس کامله از مراقد ابدان طاهره است و
با بقای نحوی از تعلق محال توهم جریان دلیل استحاله تناسخ در صورت
نباشد پس معاد جسمانی ممکن باشد **فصل دوم** در ثبوت معاد جسمانی
بدانکه چون نبوت نبینا صلی الله علیه و آله و انبیاء سابقین صلوات الله
علیهم اجمعین ثابت شده است و وقوع معاد جسمانی ضروری
دین و ادیان سابقه است و آیات کلام مجید دالّه بر تحقق معاد جسمانی
نحوی ممکن که اعاده و جمع بعد از تفریق است بسیار است مثل قوله تعالی
أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن لَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ
و قوله تعالی فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ثم نکوهالها و قوله تعالی
مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ و قوله تعالی
يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا و قوله تعالی أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

وقوله تعالی فی قصة ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن
قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک
ثم اجعل علی جبل منهن جزءا الایه وبالجمله آیات داله بر معاد جسمانی
واخبار وارده درین باب بحیثیتی است که مراد ازان معلوم است
وقابل تاویل نیست وامر ممکن الوقوع که دلیلی بر استحاله آن نباشد
وشرع دلالت بر ثبوتش کند بحیثیتی که قابل تاویل نباشد جزم بثبوت
ووقوعش حاصل شود **فصل سیم** در دفع شبه منکرین معاد جسمانی
شبهت اول آنکه ممکن است که بدن شخصی از اشخاص انسانی ببدن شخصی دیگر
متعدی شود وجزء بدن ماکول جزء بدن آکل شود واین جزء در هر دو بدن
معاد نتواند شد واگر در یکی معاد شود دیگری معاد نباشد واز اعاده
جزء در احدهما ترجیح بلا مرجح لازم آید وجوابش آنست که مناط معاد
جسمانی بر اعاده اجزای اصلیه است واجزاء مذکوره اگر اجزای اصلیه
احدهما باشد در و معاد شود واگر اجزای اصلیه هیچ یک نباشد
شاید که در احدهما بمرجحی عود شود وشاید که در هیچ یک معاد نگردد
وچون امکان حصول منی از اجزای اصلیه بل امکان اغتذای بآن

معلوم نیست

معلوم نیست ایراد بر معاد بشخص میتوان از نطفه حاصله از اجزای
اصلیه دیگری غیر او وارد باشد شبهه دیگر انکه چون جثه بصفه مذکوره
در شرع از رتبه ممکن الحصول نیست زیرا که نشاید که فوق افلاک باشد
چه فلک اعظم محدد جهات است و عالم جسمانیات بمحدد منتهی باشد
و نشاید که بجای افلاک باشد زیرا که انعدام فلک و انخراقش
ممکن نیست بادله مذکوره در کتب شما پس سمعیات و ادله
بر حشر و احوال آن باول باشد جواب آنست که آنچه در رتبه جثه وارد
شده دلالت کند بر انکه سموات محیط بجثه نباشد و اطلاق سموات
بر افلاک منفت کانه شایع شده و لهذا در شرع سموات را
منفت شمرده و تواند بود که جثه محاط بمحدد باشد و ادله مذکوره
در کتب حکما بر استحاله انخراق بر تقدیری که تمام شود دلالت بر
عدم انخراق محدد جهات کند لاغیر و اطراد حکم بعدم انخراق در
کل از حکما پسندیده نیست زیرا که استحسان در امثال
این مواضع نافع نیست و چون حدوث سموات و ارضین و سایر اجسام
بشرع ثابت شده حکم باستحاله انعدام سموات که مستند است

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

بحکم تقدم باطل باشد شبهه دیگر آنکه دوام ثواب و عقاب وارد
در شرع مستلزم تحریکات غیر متناهیه است و در کتب فلاسفه
مبین شده که تحریکات قوای جسمانی غیر متناهی نباشد جواب آنست که
ادله ایشان بر تقدیر صحت موجب استحاله تحریک غیر متناهی بتجدید قوی
نیست **فصل چهارم** در بیان ثبوت اموری که سمع دلاله بر وقوعش
بعد از موت کرده بدانکه ادله سمعیه دلالت بر عذاب قبر و نظایر
صحف اعمال و میزان و صراط و حساب دارد و اخبار داله بر تحقق این
امور بحد تواتر رسیده و قرآن مجید دالست بر تحقق میزان و نظایر
کتب و حساب قال تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و قال تعالی
فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه
فامه هاویة و قال تعالی و کل انسان الزمناه طایره فی عنقه و نخرج
له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا و قال تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه
فسوف یحاسب حسابا یسیرا و قال تعالی ان الله سریع الحساب و
چون این امور ممتنع نیستند و ممکنند و عادت نشاه اولی حاکم بر نشاه
آخرت نیست و شرع بآن اخبار نموده تصدیق بآنها لازم باشد

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

و بر تصدیق بصدق نبی مترتب کرد و عدم احساس بعذاب مضلوب
دلالة بر عدم عذاب نکند چه احوال نشأتی محسوس و محبوس بر نشأه
دیگر نشود و از عدم احساس در نشأتی با حوال نشأتی دیگر علم و ظن
بعدم احوال آن نشأه حاصل نگردد و چون اجتماع اجزاء در بدن عذاب
لازم نیست عذاب ماکول سباع و طیور و محرق متفرق الرماد
واقع تواند بود چه نحوی از تعلق که با جزا باقی باشد مصحح تحقق عذاب
تواند شد و اگر بخلاف عادت تعلق نفس بکل اجزا یا بعضی زیادت
شود تجویز وقوع عذاب اقرب کرد و امثال این استبعادات
در احوال نشأتی که بر آن اطلاع حاصل نباشد منشأ انکار معاد اول
مطلع بر احوال آن نشأه و تاویل اقوال او نگردد همچنین عرصه
اعمال بحسب این نشأه منشأ انکار و زن بحسب آن نشأه نشود
و دقت و حدت صراط موجب صعوبة مرور سالکان طریقه مستقیمه
نیست و اولیا و صالحان بمرور آن معذب نباشند و چون این
امور ممکنست و مخبر صادق اخبار نموده تصدیق آن لازم
تصدیق بصدق مخبر باشد **فصل پنجم** در بیان وجود جنت و نار

بدانکه درین مسئله خلافست و اکثر معتزله را مذهب آنست که جنت
و نار الیوم موجود نیستند و بعد ازین موجود خواهند شد و متمسک
ایشان دو وجه است اول آنکه وجود جنت و نار قبل از روز جزا
عبث است و از حکیم روا نیست وجه دوم آنکه چون هر شیئ هالک است
چنانچه در کلام مجید وارد شده کل شیئ هالک الا وجهه و جنت
و نار باقی باشند باجماع باید که الیوم موجود نباشند و در
یوم جزا موجود شوند و جواب وجه اول آنست که تواند بود که
فایده در ان اطلاع بعد از موت و سرور اهل جنت بملاحظه جنت
و اغتمام اهل نار بملاحظه نار باشد و بر تقدیری که این فایده
خلق جنت و نار قبل از یوم جزا نباشد از عدم علم ما بفایده
عدم فایده لازم نیاید و جواب وجه ثانی آنست که معنی هالک
وارد در آیه تواند بود که ضعف وجود و لیاقته ما نیات ممکنه باشد
فی انفسها نه طرو عدم بر تقدیری که مراد طرو عدم باشد مخصص
تواند بود بغیر جنت و نار بادله مخصصه و بر تقدیری که مخصص نباشد
بغیر جنت و نار اجماع بر دوام یعنی عدم طرو عدم مطلقا ممنوع است

بلکه

265
GAR. 115

بلکه مجموع علیه آنست که معدوم نمیشوند ابدا مگر زمان معتد به
بآن معدوم باشند وچون دانستی که وجود جنت ونار مجوز نست
ومخبر صادق آن اخبار نموده است وقصهٔ آدم علیه السلام
دلالت ظاهر بر وجود جنت دارد وروایات دالّه بر وجود
جنت ونار بسیار است وامر ممکن الوجود که مخبر صادق آن
اخبار نماید مصدق بشود ووجود جنت ونار مصدق باشد
چون بتوفیق الهی مؤلف را میسر شد آنچه مقصود والا ایراد در رساله
ایراد
بود وبتاریخ نهم شهر ربیع الآخر سنه ۱۰۴۷ از تالیف وتحقیق
این رساله فراغ اتفاق افتاد بحمد علی متعال وصلوة بر نبی وآل او ختم نمود

نقله العبد المذنب الراجی
آقا محمد المراغی سنه ۱۰۶۶

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

UNIV OF MICH.
261

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN
Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd
Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

Digitized by UNIVERSITY OF MICHIGAN

Original from UNIVERSITY OF MICHIGAN

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd

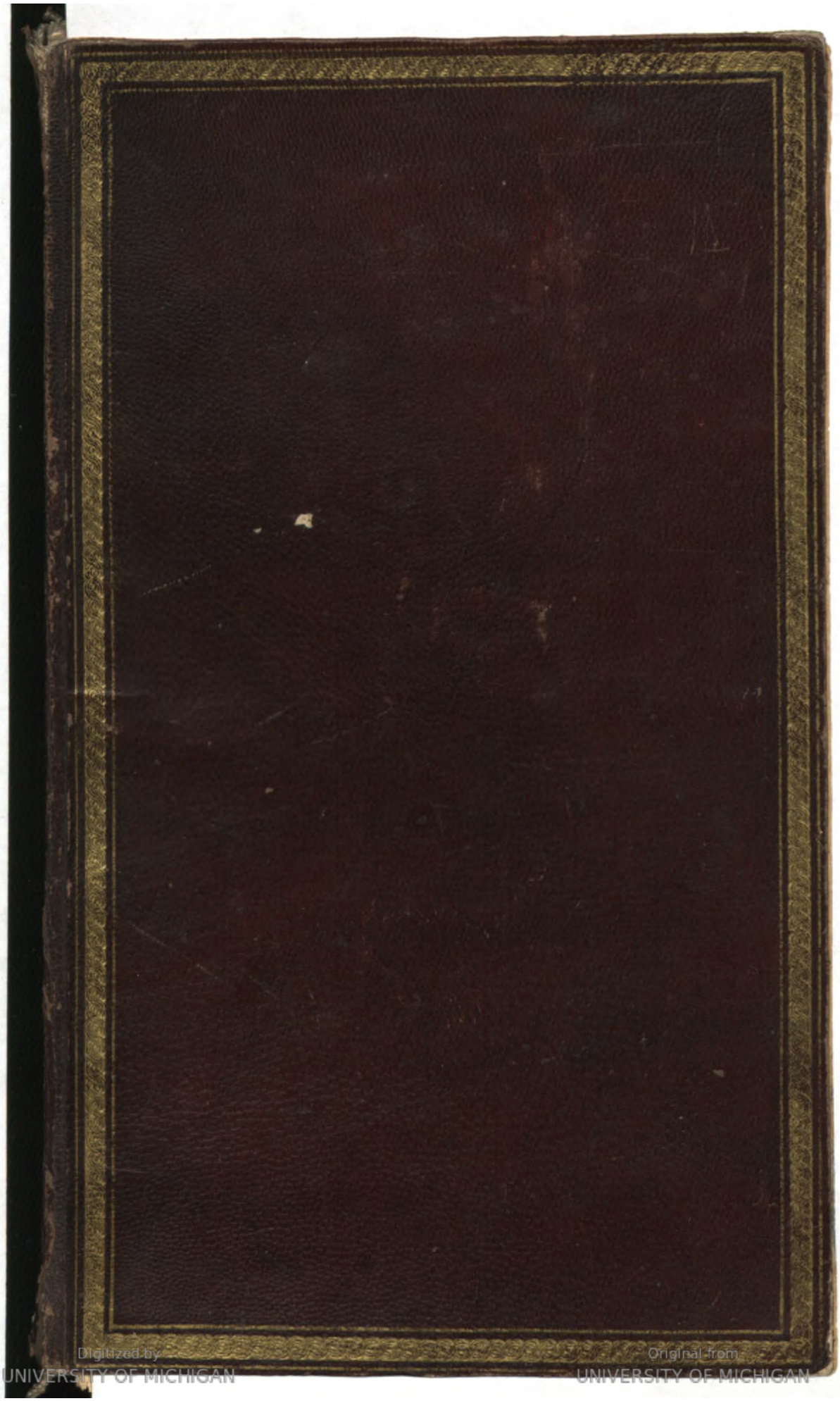

Digitized by
UNIVERSITY OF MICHIGAN
Original from
UNIVERSITY OF MICHIGAN

Generated for anonymous on 2014-11-07 07:11 GMT / http://hdl.handle.net/2027/mdp.39015079126655
Public Domain / http://www.hathitrust.org/access_use#pd